

بخش چهارم
دفاع از راسخ

www.iran-archive.com

دفاع از راسخ

خلاصه اظهارات آقای مرتضی کشوری و کیل مدافع راسخ

«ساعت ۹ و نیم صبح روز گذشته دادگاه عالی جنائی بریاست آقای ریاحی تشکیل یافته و آقای مرتضی کشوری و کیل مدافع آقای راسخ بشرح پائین شروع به دفاع نمودند، ساعت ۱۱ «جلسه تنفس داده شده در ساعت ۱۱ و نیم دو مرتبه دادگاه رسمیت یافت و تا ساعت یک بعد از ظهر آقای مرتضی کشوری مشغول «دفاع از موکل خود بودند و چون دفاع ایشان تمام نشد جلسه «تا ساعت ۹ صبح تنفس داده شد».

من نمی خواستم وقت دادرسی زیاد بطول انجامد ولی اظهارات آقای دادستان و بیانات آقایان و کیلان آقای سهراب پسر سردار اسعد مرا مجبور نمود که نگذارم حقیقت در حجاب ضخیم سفسطه و بیانات تهییج آمیز آنان که صرفاً برای تهییج و تحریک احساسات عمومی است پنهان بماند و بحکم ضرورت لب به سخن بگشایم.

فرانسیس بیکن فیلسوف و نویسنده بزرگ انگلیس در کتاب خود در قسمت دادگستری گفته است که دادگستران هرگز نباید بر سخن دادخواهان تفسیرهای عجیب و دور از ذهن بکنند و یا نتایجی غیرطبیعی از آن بگیرند. زیرا در این جهان هیچ غذایی از شکنجه

تشریح قانون دردناک‌تر نیست خصوصاً در محاکم جنائی که داد گستری باید همت بر این بگمارد که آنچه بر سبیل بنیه مقرر شده است جنبه تعدی و آزار پیدا نکند و دست و پای متهم را بادام‌های قانونی نبندد و پس اگر قانونی در زمان کهن معمول بوده و با گذشت زمان از جریان افتاده و متروک مانده و با مقتضیات روز سازگار نیست بر داد گستر است که دامنه اطلاق او را محدود سازد.

در مواردی که پای جان در میان است داد گستر باید تا آنجا که قانون روا داشته است رحم را از خاطر دور نکند و در آخر مقاله خود این فیلسوف شهیر چنین گفته که داد گستران نباید فراموش کنند که وظیفه آنان به کار بستن قوانین کشور و اعمال آن قضایای جاری موافق ذوق و خرد و هوشمندی آنان است و نیز بدیبا اوست که داد گستران همواره باید بخاطر داشته باشد که تخت داد گستری سلیمان پیغمبر را بر پشت شیران نهاده بودند تا در هنگام دادرسی مانند شیر از هیچ کسی هراسش نباشد، حال که از بیان و گفته این فیلسوف مستحضر شدید می‌خواهیم دقت کنیم و پیدا کنیم که مسبب این همه بدبختی‌ها در دوران حکومت دیکتاتوری که بوده و چه شده است که تا کنون جامعه آنها را در پای میز تقضا ندیده است.

آقای دادستان بصر ف توهم و تفرض متهمین را مسئول دانسته به این شکل که چگونه ممکن است عملی انجام شود راسخ رئیس زندان نفهمد و چگونه قابل تصور است که در محیط زندان عمل خلاف قانونی انجام شود و مختار نداند اگر این فرض و قیاس خیالی در محاکم قضا حجت است باید بگوئیم چگونه قابل تصور است که این جریان در زندان واقع شود وزیر کشور نداند و بهمین دلیل که برای مختار و یا راسخ اقامه دعوی شده است بز وزیر کشور وقت شود و روی همین دلیل تصویری باید بگوئیم چگونه قابل قبول است که وزیر کشور بداند ولی وزیر داد گستری نداند و روی همین نظر بر او هم اقامه دعوی شود و قدری این وهم و خیال را توسعه دهیم و بگوئیم چگونه قابل قبول

است وزیران کشور و دادگستری این عملیات دوره خود مختاری را در محیط شهربانی ببینند و بدانند و نخست وزیر ندانند روی همین فرض آقای دادستان که بر متهمان با بیان شیوای خود اقامه دعوی کرده اند بر آنان اقامه دعوی کنند و چرا آقای دادستان به استناد همین توجیه و فروض غیر موجه که بر متهمان اقامه دعوی نموده بر دادستان‌های وقت که مکلف بوده اند بحکم وظیفه مجالسی که در محیط کار خود داشته اند سرکشی کنند چرا نکرده اند و اگر کرده اند مناظر دلخراش گفته شده آقای دادستان را دیده اند چرا اقدام و گزارش نداده اند و اگر نرفته اند و از انجام وظیفه غفلت کرده اند چرا غفلت کرده، و چرا به دادرسی دعوت نشده اند.

چرا وزیر کشور که مطابق سازمان اداری تعیین رئیس شهربانی را عهده دار است چنین رئیس شهربانی را که به این شدت عمل می کرده، عوض نکرده است و چرا دادگستری اقدام به رفع ظلم و جلوگیری از تجاوزات غیر قانونی ننموده است.

چرا آن دادستانی که زمان حیات دکتر ارانی در دادگاه قانونی شکوه و شکایات او را از سختی زندان شنیده و تعقیب نکرده تحت تعقیب نیامده است.

آقای دادستان! امروز به این نحو بیان دعوی می کنید، و آن روز دادستان وقت تمام دوائر مملکت را قانونی و پادشاه وقت را انوشیروان عادل می دانستند اینطور نیست آقای دادستان! شما بهتر می دانید که در عصر دیکتاتوری حکومت مختص به یک نفر بود.

مطلق العنان - فعال مایشاء - حاکم مطلق همان بوده قضاوت از زمان تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی مقهور و اسیر قوه مجریه گردید. قوانین قضا متزوک و صرفاً مایشائی حکومت می کرد. اگر حقیقتاً می خواهید جامعه را، به حقیقت امر واقف کنید محافظه کاری را کنار گذاشته با بیانات تهییج آمیز جامعه را مشغول نکنید و حقیقت را بیان کنید و اسرار نهفته را ظاهر و مسبب بدبختی جامعه هر که و

هر چه هست به میز قضا تحویل دهید جامعه می فهمد با هوش است. بحق خود واقف است می داند حقوق حقه او به وسیله این متهمان تضییع نشده و بلکه آنها که امروز در کاخ های مجلل و زیبا مشغول عیش و عشرت اند و منافع زیادی از جیب ملت ربوده و به مخزن بانکها سپرده اند، و به ریش من و جامعه می خندند دعوت کنید و بیش از این در مقام اغفال جامعه نباشید، بس است می روم از دعوی و چگونگی آن دفاع کنم.

باز پرس و یا دادستان که حافظ قانون هستند مطابق ناموس عدالت کنند در پی جستجوی حقیقت بر آیند و هر قدمی را که بر می دارند با عینک های وظیفه تجسس کند. تفتیش نمایند، که راه را عوض نرفته و خود را از لغزش بر کنار دارند تا بتوانند حقیقت را کشف و عدالت را اجرا کرده باشند و تمام علماء حقوق با نظر این جانب موافقت دارند و ماده ۴ اصول محاکمات جزائی مؤید این نظر است.

در اینکه مرحوم سردار اسعد مرد شریفی بوده است قابل تردید نیست و اگر دست اجل او را مجال نداده و به عقیده آقای دادستان بهار زندگانی او را تمام نموده است، موجب آن نبوده که به اعتبار سابقه مشعشع او آقای باز پرس در مقام کشف حقیقت بر نیاید و از ساعت شروع به کار دعوی بلا دلیلی را نزد خود ثابت و مسلم دانند در صورتیکه محتویات پرونده خلاف آن را مدلل می دارد.

با اینکه مرحوم جعفر قلی اسعد مرد بزرگی بوده، و مخصوصاً در دور پهلوی خدمات بزرگی کرده است و همیشه نزد شاه مقرب و عزیز بوده و همین تقرب موجبات حقد و حسد را در قلوب معاندینش زیاد نموده و روی رشک و حسادت و کینه بتدریج پرونده سفید و روشن او را نزد شاه تاریک کرده اند و فرصت بیشتری بدست آورده اند موفق شدند خاطر شاه را از او بدبین نموده و به امر شاه تسلیم زندانش نمودند.

تقرب پادشاه همانطور که ایجاد شخصیت و قدرت می کند و از

اعمال خود لذت می برد ثمره آن را می چشد ممکن است روزی رنجش و ملالت و نکبت و ادبار ایجاد کند.

مرحوم اسعد نزد پهلوی خیلی عزیز بوده، و ساعات بیداری شاه با او تمام می شد، و همین عمل موجب شد که دشمنان او در غیاب برای او پاپوشی تهیه و او بواسطه حسن عمل و نیت خوبی که داشت اعتنا نمی کرد غافل از اینکه «پشه چو پرشد بزند پیل را» در هر صورت عمر زندگانی خوش او تمام شد و معاندینش غلبه پیدا کردند و بنابر تلگراف رمز که آقای دادستان به او اشاره کرده است زندانی گردیده است.

وقتی مراجعه به سابقه کار می شود نه تنها مرحوم اسعد توقیف شده بلکه برادر و اقوام آن مرحوم و خوانین بختیاری نیز توقیف شدند. چنانچه پرونده عمل این موضوع را ثابت می کند.

تمام توقیف شدگان و بستگان آن مرحوم به دادگاه ارتش جلب و حق یا ناحق محکوم گردیدند و از این جریان ثابت است که برای مرحوم اسعد هم بمثل سایرین قضیه دادرسی و بازپرسی را داشته ولی طبیعت نخواست است که او رنج تحقیق و حضور در دادرسی را با آن سابقه خوب ببیند. بهمین جهت فرمان قضاء صادر و مرگ حتمی او را ربود، در این صورت نباید سطح فکر را بطوری پائین بیاوریم و معتقد شویم مرحوم جعفر قلی اسعد را که تا زمان بازداشتش وزیر جنگ بوده بدون هیچ نوع سابقه سوئی با آقای راسخ و با پزشک احمدی و بدون هیچ نظر انتفاعی در زندان مقتول کرده باشند.

اگر آقای بازپرس در مقام کشف حقیقت برمی آمدند و از ساعت شروع به کار قضیه را ثابت نزد خود نمی دانستند آنوقت حقیقت امر را پیدا می کردند که مرحوم اسعد در زندان به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

آن روزی که خبر بازداشت آن مرحوم در تهران پراکنده شد

عارف و جاهل بزرگ و خردسال متفقاً می‌گفتند که بایستی مرحوم اسعد سکتہ کند و عاقبت تقرب پادشاه همین است. زیرا کسی که همیشه در بهترین اتومبیل‌ها نشسته و در بهترین کاخ‌ها زندگانی کرده، و بدبختی و ذلت را در قاموس خود ندیده، و در اتاق‌های مزین بنا انوار الکتریکی شب را روز دیده، و در مجلس پادشاه انیس و مونس بوده، و در غیاب پادشاه با اهل دانش و فضل و ادب معاشرت می‌کرده، و از لذائذ زندگانی بهره‌مند بوده است، یگانه‌تر تا این مفاخر از او گرفته شود و بنا به فرمایش آقای دادستان وزیر جنگ کشوری را چند فرد نظامی تحویل زندان دهند بدیبهی است امواج خیال و تجسم زندگانی گذشته نزد او و سابقه به حال پادشاه و احساس اینکه دشمنانش بر او غلبه کرده و پرونده سفید او را سیاه جلوه داده‌اند و دور شدن از محیط زندگانی فامیلی مفارقت از اولاد و بانوش قلب او را از کار خواهد انداخت و اگر غیر از این بود لازم می‌آمد که ما در اطراف آن مرد صحبت‌های دیگری نمائیم.

پس سکتہ مرحوم جعفرقلی اسعد که معرف مرگ طبیعی او است برای ما ایجاد تعجب نمی‌کند و نباید آقای دادستان هم متعجب گردند که چرا او در زندان سکتہ کرده است زیرا سکتہ لازمه یا سابقه مرض ندارد و ممکن است کسی مریض باشد و بعد هم در اثر سکتہ در گذرد و ممکن است سالم باشد روز را هم بخوشی گذرانیده و شب با مرض سکتہ بگذرد.

اثبات اتهام محتاج به دلیل قطعی است، تا نتوانند دادرسان برای بزه منتسب علم قطعی حاصل کنند.

از این نظر همانطور که بازپرس و یادادستان باید برای پیدا کردن کیمیای حقیقت کوچکترین راه را فراموش نکنند همان حال را و کلای مدافع دارند که باید با مشعل عدالت حقیقت را پیدا و در دفاع راه خطا نیمایند تا بتوانند در کشف حقیقت به دادستان عالی

مقام کمک مؤثری نموده، و حقی از ذوی الحقوق در محیط قضاء تضييع نگردد. حال با مطالعه کامل پرونده و با ادله کافی و مقنع در رسیدن به حقیقت به دادرسان عالی مقام کمک کرده، که با علم و ایمان به برائت موکلم آقای راسخ عقیده راسخ پیدا فرمائید.

در کیفرخواست به این عبارت نوشته شده است.

کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده، فقط روی پوشه پرونده این عبارت نوشته شده است تاریخ ورود زندانی ۸/۹/۱۲۹۸ - اتهام شرارت - تاریخ استخلاص ۱۰/۱۱/۱۳۰۱ - ملاحظات: فوت کرده است.

آقای بازپرس یا نخواستند حقیقت امر را پیدا کنند و یا فراموش فرموده اند زیرا مرحوم اسعد با عده دیگری از خوانین بختیاری و خویشاوندان خود از قبیل امیر جنگ و آقای امیر حسین خان که در موقع دستگیری و کیل مجلس بوده، و آقای منوچهر اسعد و غیره، بازداشت شده است و مجلس سلب مصونیت از دو نفر نامبرده کرده است و پرونده به دادرسی ارتش رفته است و دادرسی ارتش در موضوع وارد، تحقیقات زیاد بازرسی تعقیب شده است و قرار گناهکاری آنان صادر و روی کیفرخواست دادگاه ارتش جمعی را به مجازات جنائی محکوم و بعضی از آنها اعدام و عده دیگر تا چند روز بعد از واقعه شهریور ماه ۱۳۲۰ در زندان بسر برده اند.

علل بازداشت آن مرحوم همان جهاتی بوده است که آقایان نامبرده را گرفتار محنت و رنج کرده است و آقای بازپرس با اختیارات کامل قانونی که دارا بودند و بنا بر عقیده آقای دادستان هم که آفتاب آزادی طلوع کرده و روزهای جور هم گذشته بوده است و می توانسته اند که پرونده را تحت اختیار خود در آورده و با مطالعه کامل علل بازداشت آن مرحوم را در پرونده مورد بحث منعکس نکنند. من وارد نمی شوم به اینکه اتهام به آنها صحیح بوده یا سقیم

زیرا از حریم کار من خارج است، فقط یادآوری من به این قسمت از این نظر است که آقای دادستان نباید در کیفرخواست مرقوم دارند کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نگردیده است.

مرحوم جعفرقلی اسعدمرد بزرگی بوده و نباید گفت و یا نوشت کسی از علت بازداشت و حقیقت امر مطلع نبوده، زیرا برای آن مرحوم کوچک است و این وقایع و علل بازداشت یکچنین مردان نامی و سران عشیره و قبیله را که بواسطه حوادث و سوانح گرفتار شدائد روزگار گردیده‌اند و امواج مصائب و بادهای مخالف تحول در زندگانی آرام و بی‌آزار آنها بوجود آورده است تاریخ ثبت خواهد کرد.

مرحوم مزبور گمنام نبوده که علت بازداشتش مکتوم و حقیقت امر پوشیده بماند. پس با پرونده موجود در دادرسی ارتش علت بازداشت او از طرف پادشاه وقت مدلل می‌گردد. محتویات پرونده زندانی آن مرحوم که اسناد و دلائلی را نشان می‌دهد و بموقع خود در دفاع اتخاذ سند خواهیم کرد، حقیقت بارز دیگری را در محضر دادگاه جلوه‌گر خواهد نمود.

آقای دادستان، و همچنین آقای بازپرس، در قرار خود مرقوم داشته‌اند: «آقای سهراب اسعد فرزند آن مرحوم در اثر بدست آوردن یادداشتهائی بهخط پدرش و بهمارك زندان در زیر آستر جعبه توالت او، که پس از مرگ پدر تحویل بازماندگان وی شده اعلام بزه وافنامه دعوی کرده است که مرگ پدرش در زندان طبیعی نبوده، بلکه او را کشته و عده‌ای از مأمورین زندان در قتل وی مداخله داشته‌اند.» و بعداً مرقوم داشته‌اند پس از بازجوئی و رسیدگی‌های شایسته پرده از روی کار برکنار، طبق مندرجات پرونده و مدارك و دلائل کافیه و قرائن و امارات قویه و آماری صریح مندرج در کیفرخواست معلوم می‌شود که فوت مرحوم جعفرقلی اسعد بطوری که در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی نبوده است.

در قسمت دلائل و اقراریر، روی هر يك از دلائل مذكوره در كیفرخواست صحبت خواهم كرد. در اینجا صحبت من، دفاع من روی بیان آقای دادستان است که شروع دعوی را از روی اظهارات آقای سهراب اسعد و به ظاهر پرونده، نامه‌های پیدا شده نموده‌اند.

اگر چه در نامه شماره ۲۰ بعنوان نواقص موجوده در پرونده ایراداتی را بعرض دادگاه رسانیده‌ام، ولی در قسمت اظهار آقای دادستان و انتقادی که بعمل بازپرس دارم، لازم می‌دانم مراتبی را به‌عرض دادگاه برسانم.

مقتضی بود آقای بازپرس با توجه به‌ماده ۴۴ قانون اصول محاکمات جزائی در رسیدگی به‌صحت و سقم اظهارات شاکی وارد رسیدگی شوند، زیرا بنا بر حکایت پرونده و اظهارات آقای سهراب اسعد مشارالیه در زمان فوت اروپا بوده، و پس از رجعت از اروپا و آمدن به‌تهران بشرحی که در نامه وطن‌پرست مورخه ۲۵/۷/۲۰ به دیوان کیفر نوشته شده است، اعلام جرم شده است و در تعقیب آن آقای سهراب اسعد در تاریخ ۲۸/۷/۲۰ که سه روز بعد از تاریخ نامه وطن‌پرست باشد، نزد بازپرس حاضر و تحقیقات آزاد شروع شده است.

آقای بازپرس بدون اینکه وارد شود، در اینکه آیا حقیقتاً چنین نامه‌هایی از سردار اسعد صادر شده است و آیا در جعبه توالت آن مرحوم بنحوی که فرزند ایشان حکایت کرده است بوده یا نه؟ چه با دلائل و قرائنی که مشهود است خیلی عجیب بنظر می‌رسد، نامه‌ها از ناحیه مرحوم اسعد صادر شده باشد و خیلی بعید و ضعیف است بگوئیم پنج برگ کاغذ که در محضر دادگاه موجود است و ملاحظه می‌فرمایند در آستر جعبه توالت بوده زیرا اگر این پنج برگ کاغذ را تا شده در زیر آستر جعبه توالت گذارند، بطور قطع آستر جعبه بایستی در حدود ۲ سانتیمتر بلند شود. چگونه قابل تصور است که اشیاء مرحوم اسعد از زیر نظر بازرسان زبردست اداره سیاسی و مأمورین با هوش و زرنگ ارتش گذشته باشد، و آنها به‌هیچ وجه در موقع تفتیش اشیاء نامه‌ها

را ندیده باشند، و آقای سهراب اسعد که از مدرسه بیرون آمده و جز با کتاب و تحصیل سروکار دیگری نداشته، نامه‌ها را پیدا کند. آنهم در شب انجام دهد. چنانچه مشارالیه در صفحه ۲ سطور ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ اظهار کرده است: «تصمیم گرفتم که تفتیش ائانه را در شب انجام دهم، و پس از آنکه ائانه مزبور را در يك شب رسیدگی می‌کردیم، دیدم که جعبه توالت سردار اسعد چرم آن قدری بلند شده است. و نظرم متوجه آن شد. خواستم آن را چسبانیده، و رفع آن نقصیه را بکنم ولی متوجه شدم که قدری برآمده است. وقتی دقت کردم دیدم این کاغذها در آن جا است و آنها را بیرون آوردم و نزد خود آنها را مخفی کردم»، این بیان قابل قبول نیست، و هر کس که به پرونده عمل متوجه گردد با جهات معروضه تصدیق خواهد کرد که غیر قابل تصور است. مرحوم سردار اسعد در زندان فوت کند و پرونده آقایان بختیاری‌ها در دادرسی ارتش و اداره سیاسی در دست اقدام و تعقیب باشد، و آنوقت بدون تفتیش اشیاء مرحوم اسعد را مسترد کند. و در موقع تفتیش متوجه برآمدگی جعبه توالت نشوند و آقای سهراب اسعد پس از بازگشت از اروپا بخیال تفتیش اشیاء پدر افتد، و بدون اینکه سایر اشیاء را ببیند غفلتاً [به] برآمدگی چرم جعبه توالت متوجه شود. و همان شب بخیال چسباندن افتد، و نامه‌ها را پیدا کرده و مخفی کند، يك چنین عملی قابل قبول نیست و آقای بازپرس هم نباید اینقدر خوش‌باور باشند که با يك چنین اظهاری که مستند به دلیل نبوده و قرائن قویه هم برای خلافتش موجود بوده است، قانع شود و این اظهارات مجوف و بلا دلیل را مطلع کیفرخواست قرار دهند.»

عرض کردم غیر قابل قبول است بتوانیم وجود چنین نامه‌هایی را در جعبه توالت قبول کنیم، حال فرض کنیم که دیگران برای اینکه جوان مزبور که ضمیرش پاک و روشن بوده است و از زقییل وطن-پرست‌ها در اطراف این جوان زیاد بوده‌اند، احساسات يك جوان پدر مرده را برای جلب انتفاع و یا منظورهای دیگری تحریک و تهییج

نمایند و قلب این جوان روشن فکر رانسبت به گذشته بدبین و او را به خیال انتقام برانگیزانند.

ولی آقای بازپرس که بی طرف بوده، و گام‌های خود را برای کشف حقیقت بر می‌داشته است، بایستی روی قوانین جزائی قدم بردارند. و با مناقش‌های قانون حقیقت را پیدا کنند، بسیار خوب، این قسمت را غفلت کردند و بهمان اظهارات وطن پرست با آقای سهراب اسعد قانع شدند. چرا جعبه توالت را نخواستند. چرا بازدید و معاینه نکرده‌اند؟ از این هم بگذریم نامه‌ها را دیدند روی چه اصل و کدام دلیل قبول کردند، که نامه‌ها به این سادگی از زندان بیرون آمده، و از نظر مأمورین کار رد شده است. و هیچ یک از آنها ندیده‌اند، ولی آقای سهراب اسعد در همان شب اول، نفتیش کرده و پیدا کردند.

فرض دیگری هم ممکن بود برای بازپرس پیش آید که خیال کند این نامه‌ها تهیه شده، و در جعبه توالت گذاشته شده است، برای اینکه امثال وطن پرست‌ها بتوانند آقای سهراب اسعد را حاضر کنند، شکایت کند. چرا آقای بازپرس وارد تحقیق نشدند که آیا نامه‌های مزبور حقیقتاً خط مرحوم سردار اسعد است یا نه؟

بازپرس مکلف بوده خطوط منتسب به مرحوم سردار اسعد را با خطوط زمان آزادی و قبل از بازداشت تطبیق کنند، زیرا اسلوب خط و روش خط ممکن است در زمان آزادی فکر یا زمان پریشانی فکر، عوض شود. لکن زمانی که او بازداشت شده است و گرفتار امواج خیال بوده و در گوشه زندان همیشه خاطره‌های شیرین گذشته را از نظر می‌گذرانیده است، فرصت معاندین و دشمنان خود را در نظرش مجسم می‌کرده است. و افکار پریشان کاپوس وحشت جلو او خود را نشان می‌داده است، و اضطراب درونی او با علاقه و علاقه به زندگی و گرفتاری خویشاوندانش او را مضطرب داشته است، در همان موقع خطوطی از او صادر شده، و پرونده زندانی او نشان می‌دهد و آقای بازپرس موظف بوده است.

خطوطی که در لایحه نقص معرفی کرده ام با خطوط مسلم الصدور که در پرونده زندان بایگانی است، مطابقت فرمایند. در صورتی که اگر وارد تحقیقات می شدند، تصدیق می فرمودند خطوط مزبور از ناحیه سردار اسعد نبوده است و با اینکه نویسنده خیلی بخود زحمت داده که شبیه خطوط مرحوم سردار اسعد را نقاشی کند متأسفانه موفق نشده است، و با يك نظر سطحی می توان تشخیص داد که کاتب یکی نبوده است. اینکه در ادعای مرقوم داشته اند، معلوم می شود که فوت جعفر قلی اسعد بطوری که در پشت پرونده زندان مسطور است، ساده و طبیعی بنظر نمی رسد. بلکه دو نفر منتهم این پرونده در زمان شاه سابق بار دیگر با کمال بی اعتنائی و عدم رعایت مقررات قانونی مدنی، وقوانین طبیعی و برخلاف وجدان و انصاف، جسورانه به قتل سردار اسعد و یا به عبارت دیگر، زندانی بی تقصیر خویش که به اتهام و گناهش معلوم بوده است قیام و اقدام کرده و در حین انجام وظیفه دولتی خویش به سخت ترین و فجیع ترین وجهی که شرح آن خواهد گذشت، زندانی بی گناه خود را با سابقه اقتدار و توانائی، بطوری که از نوشته های وی استفاده و استنباط می شود در اثر سختگیری و فشار مأمورین وظیفه ناشناس ناتوان و بیچاره بوده است، در بهار ۱۳۱۳، شب دهم فروردین ماه به قتل رسانیده اند. و بدین ترتیب بهار زندگانی او و بازماندگانش را خزان کرده، قلب آزاد مردان ایرانی و طرفداران قانون و عدالت و آزادی و مشروطیت را جریحه دار نموده و از این راه شکست دیگری به حکومت ملی و آزادی وارد ساخته، و کمکی به استبداد و حکومت استبدادی کرده اند. مورد حیرت است، برای اینکه دادسرای شهرستان وارد مباحثی شده که موافقت با اصول قانونی ندارد، زیرا بطور کلی محیط عدالت تمایل به اصحاب دعوی ندارد، و در این مورد دادسرای شهرستان مبادرت به يك سلسله اظهارات تهییج آمیزی نمود هاست که از نظر وظیفه بهتر بود، خیلی خشک و ساده ادعای مرقوم می داشتند، و در هر صورت دفاع از دلائل، چگونگی حال پرونده را معلوم خواهد

کرد.

آقای دادستان می توانستند پرونده اشاره شده قبلی را از دادسرای ارتش بخواهند، و ببینند مرحوم سردار اسعد مقصر بوده یا نبوده، گناهکار بوده است یا بی گناه بوده، بحق بازداشت شده، و یا به ناحق، به امر پادشاه بوده است یا نه. زیرا در همان موقع مجلس، جراند، تمام فرد فرد جامعه مطلب را گرفتند و توقیف آن مرحوم در دنیا منتشر و پراکنده گردید.

داستان‌ها، بازپرس‌ها، وزیر دادگستری و سایر وزیران از توقیف آن مرحوم با اطلاع بوده‌اند، چرا اقدامی نکرده‌اند، چرا این دلسوزی و ناله و زاری را در آن موقع نمودند، حال بعد از چندین سال که مرحوم اسعد بدینا کانش ملحق شده، و نام نیک او جاوید مانده، و خواهد بود آقای دادستان بایبان، تهییج آمیز ادعای نامرقوم داشته‌اند و دوره گذشته را دوره جور و ظلم شناخته‌اند. این اقدامات و این اعتراضات ای کاش در همان موقع بعمل می آمد، که اگر جلو اجل حتمی آن مرحوم را نمی گرفت، لاقلاً جلوگیری از صدور احکام دادگاه ارتش می نمود، که سایر مردان این خانواده عمری را در زندان بسر نمی بردند، و یا عده‌ای از آنها بحکم دادگاه بسرای جاودانی نمی شتافتند. همه این اظهارات آقای دادستان صحیح ولی در غیر موقع گفته شده است، و لازم بود این اظهارات در زمان بازداشت به میان آید، حال به مثل نوشدارو پس از مرگ است.

توقیف غیر قانونی، به زندان آمدن سردار اسعد برخلاف وجدان و قانون چه تقصیری برای موکلم آقای راسخ است. دادستان‌ها در آن موقع به توقیف سردار اسعد اعتراض نکردند، وزیران کوچکترین اقدام را برای استخلاص آن مرحوم بعمل نیاوردند، بانوی محترمه آن مرحوم شکایتی نکرده است، خود آن مرحوم به حکایت پرونده زندان، از مقام سلطنت بوسیله رئیس کل تشکیلات وقت استرحام نموده است، چرا شکایت نکردند.

در آن موقع که تمام موجودات محیط، بنظر اترجار به مرحوم اسعد متوجه بودند، و در آن وقت تمام مقامات صلاحیت دار و اشخاص ذی نظر بواسطه وحشت و ترس ابداً اظهار شناسائی با آن مرحوم نمی کردند، فقط آقای راسخ بود که بنا بر وظیفه و اصول انسانیت که در آزادی خواهی داشته است، با یک قلم احترام آمیزی به رئیس کل تشکیلات نظمیه رسانیده است.

مراسلاتی که از زندان آقای راسخ، نسبت به مرحوم اسعد فرستاده، ثابت و مدلل می دارد که در آن موقع عده ای بواسطه خوش آمدشاه، و بعضی از ترس و وحشت، اسم آن مرحوم را در افاق فراموشی گذاشته بودند. مشارالیه نامه های خود را با زبان ادب و احترام نسبت به بانوی مرحوم اسعد و سایر بانوان فامیل محترم اسعد، و خود اسعد به مقام تشکیلات شهربانی فرستاده است. آقای یازپرس و آقای دادستان به محتویات پرونده زندان توجهی نکرده اند، چنانچه کاغذ محرمانه نظر را تأیید می کند. و سایر نامه های مرحوم اسعد به وسیله زندان به تشکیلات کل شهربانی محرز و مسلم میدارد، به اینکه رئیس تشکیلات مورخه ۱۱/۹/۱۳۰۹ بعنوان ریاست تشکیلات نظمیه به امضای راسخ این شهربانی که در آن موقع تحت امر مطلق پادشاه بوده، با شخص زندانی سروکار داشته است.

زندان گناهکار نیست، زندان بمنزله اداره انبار است، نهایت آن که جنس این انبار افراد انسانی است. تحویل می دهند، و تحویل می گیرند. قانون به رئیس زندان حق نداده است، قضاوت کند زندانی مقصر است یا بی تقصیر، مظلوم است یا ظالم، این تشخیص و رسیدگی به این جهات از جرم مأمورین زندان خارج است. گناهکار و بی گناه که به زندان تحویل داده شد، تحویل می گیرند.

اگر آن مرحوم بی تقصیر بود، و بی جهت زندانی شده، گناهش با دیگران است که قانوناً می توانسته اند اعتراض کنند و نکرده اند. راسخ را برای چه آورده اند، و این اظهارات برای چه در باره اومی شود،

چرا مقامات صلاحیت‌دار در آن موقع سکوت کردند اگر اقدام آن روز آنها قانونی بود، برای چه امروز تعقیب می‌کنند. و اگر غلط بوده است، بچه مجوزی آن روز تعقیب نکرده‌اند. البته در مقابل این عرض من جواب مقتضی نخواهند داشت. عجب‌تر از همه این است که نه تنها هیچ‌یک از اشخاص نزدیک به مرحوم اسعد شکایت و اقدام و یا اعتراضی نسبت به بازداشت آن مرحوم نکرده‌اند، آقای سهراب اسعد هم که از محیط ایران خارج بوده، و در محیط انگلستان زندگی می‌کرده، و آزاد هم بوده است شکایت نکرده است، و زمان ورود به ایران هم برای عموها و خویشاوندانش که در توقیف بوده‌اند، کوچک‌ترین اقدامی نکرده است.

زیرا می‌دانسته تمام قوانین و اختیارات و تمام اقتدارات سازمانی کشور در مقابل امر پادشاه، حائز قدرت و مقامی نیست، و بحکم، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه، کسی را جرات آن نیست که بتواند مغضوب و محبوس شاه را وساطت کند، حال زمانه تغییر کرده، و اوضاع دگرگون شده، آقای دادستان ادعانامه فرستاده‌اند ولی متأسفانه از گناهکاران در پرونده نامی نیست. و بی‌گناهان را در صف گناهکاران معرفی فرموده‌اند.

آقای دادستان در ادعانامه مرقوم داشته‌اند: «بار دیگر با کمال بی‌رحمی مثل این است که دفعه دوم است آقای راسخ این عمل را مرتکب شده، و به موجب حکم قطعی محکوم گردیده و تنبیه نشده است که آقای دادستان مرقوم داشته‌اند، بار دیگر این اعمال را نموده است. در صورتیکه پرونده عمل چنین حکایتی را ندارد و آقای راسخ هم جز سابقه نیک سابقه دیگری ندارد، که بتواند آقای دادستان در ادعانامه به جمله بار دیگر مطلب را برای آقای راسخ عنوان نمایند، و این جمله «بار دیگر» به مثل سایر جملات دیگر ادعانامه، زائد و برخلاف حقیقت است. در هر صورت از مطلع ادعانامه اتخاذ سند می‌شود، زیرا در ادعا نامه اعتراف کرده‌اند که دوره گذشته دوره آزادی نبوده، و دولت و

ملت به قضاوت توجهی نداشته و قوانین متروک بوده‌اند. چنانچه به این عبارت مرقوم داشته‌اند، «اینک پس از چندین سال از قتل آن سردار و پس از طلوع مجدد آفتاب آزادی و توجه دولت به قضاوت و دادگستری... الخ» مرا بی‌نیاز از هر نوع دفاع می‌کند، و با اعتراف آقای دادستان معظم به اینکه گذشته خود مختاری بوده، و ابداً آزادی وجود نداشته است، و تمام امور به اداره يك نفر انجام می‌گرفته، دیگر چه اعتراضی برای موکلم آقای راسخ است. در هر صورت مطلع ادعای نامه غیر حکایت و افسانه چیز دیگری نیست، و برای هیچیک از جملات و عبارات مذکور در مقدمه کوچکترین دلیل یا قرینه اقامه نشده است و از بیانات و طرز انشاء کیفرخواست معلوم است، معظم‌له شدیداً تحت تأثیر احساسات بوده و چون مغلوب و مقهور احساسات گردیده، و عمل مورد بحث را از ساعت استماع نزد خود ثابت و مسلم دانسته است، و قضیه غیر مسلمی را که از نظر قانون و دادگستری فاقد دلیل بوده است. بحکم احساسات نزد خود محترم شناخته‌اند، لذا بحکم احساسات به کوچکترین اظهارات دو نفر نامبرده که فعلاً در صندلی اتهام در محضر دادگاه نشسته‌اند، وقعی نگذاشته است، و در مقام این نبوده‌اند، حقیقت موضوع را کشف نمایند، چه اگر حقیقت موضوع را کشف نموده بودند، نه راسخ در محضر دادگاه می‌نشست و نه این بنده بسمت مدافع از آقای راسخ امروز وقت دادگاه را اشغال می‌نمودم، حال که چنین است در نتیجه رسیدگی، پرده از روی کار برداشته خواهد شد. و در دوره آزادی دادگستری طبق اصول و موازین قضائی انجام خواهد گرفت، و حقیقت از حجاب اختفاء ظاهر، و بی‌تقصیری آقای راسخ اعلام خواهد گردید.

دفاع از استدلالات آقای دادستان

این قسمت را یادآور شوم: نظر به اینکه دفاع از اتهام معاونت

با من است، این است که روی دفاع اصلی از نظر اینکه ثابت گردد موضوع چنین نبوده است که چنین جلوه دهند، دفاع خواهم نمود.

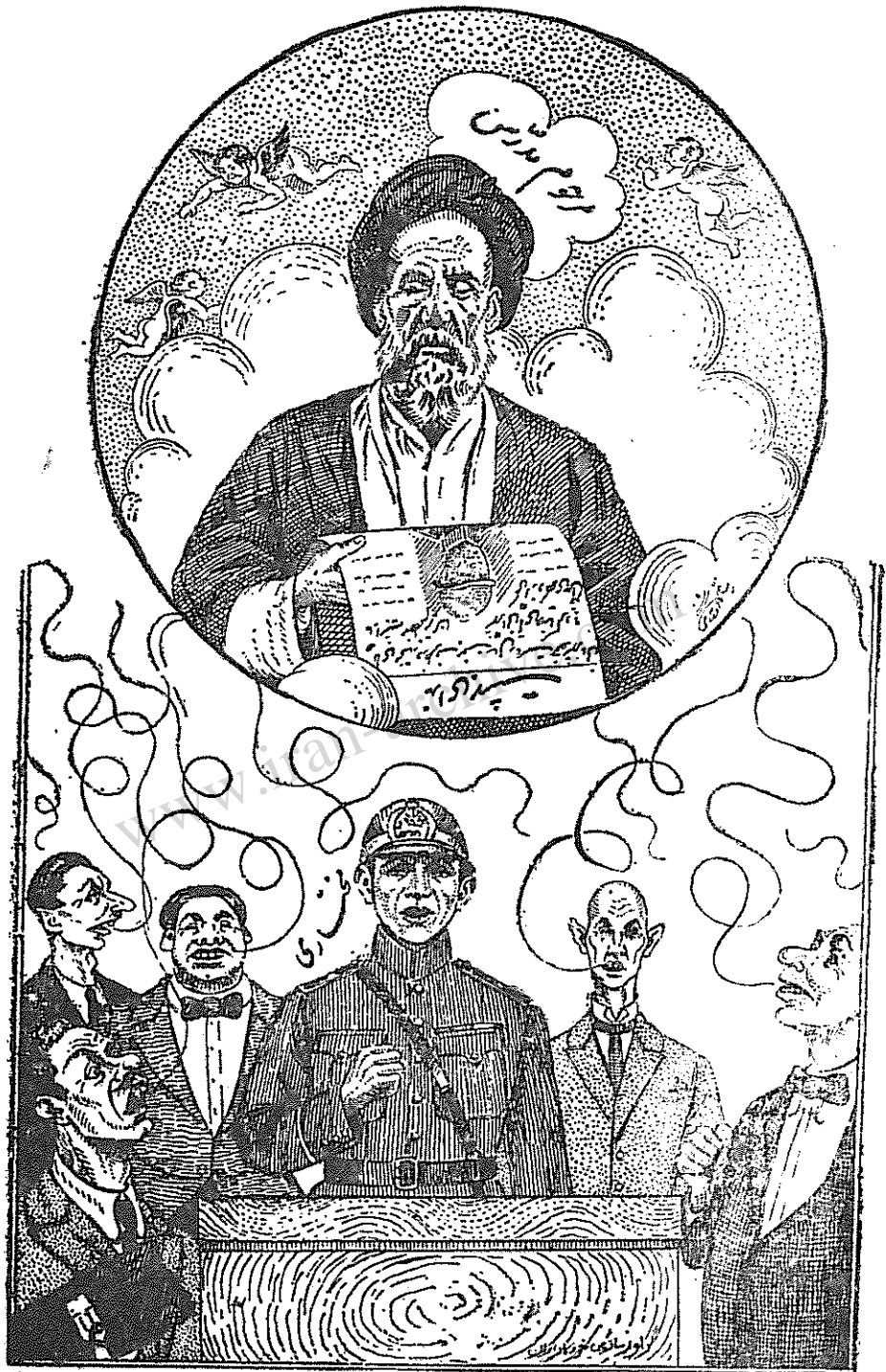
در ادعای مرقوم داشته‌اند: «هر چند مشارالیه اقرار صریح به ارتکاب قتل ننموده‌اند ولی علاوه بر اینکه طبق دلائل موجوده وقوع قتل مرحوم سردار اسعد در شب ۱۰ فروردین ماه، به مباشرت متهم اول ثابت می‌باشد، از محتویات پرونده و مفاد یادداشت‌هایی که به خط سردار بدست آمده چنین آشکار می‌شود که از مدتی قبل، یعنی از اواخر اسفند ماه ۱۳۱۲ تصمیم به قتل او گرفته شده، و برای اجرای این منظور ابتدا در زندان قصر غذایش مسموم می‌شود، لکن مزاج سردار سم را دفع و خود متوجه چنین تصمیمی می‌گردد، به رئیس زندان شکایت می‌کند، ولی اثری بر این شکایت مترتب نمی‌شود. چون رئیس زندان اعتراضات و مقاومت او را در خوردن غذا و دوا از دست مأمورین زندان، مخالف نقشه و منظور خویش می‌بیند، در ساعت شش و بیست دقیقه عصر روز پنج فروردین مرحوم اسعد را به زندان شهری تأمینات در اتاق مخصوصی که برای اینکار تهیه کرده است، فرستاده و در نیمه شب جمعه دهم فروردین ۱۳۱۳ نقشه خود را عملی و بدست و مباشرت دکتر احمدی، پزشک و جلال زندان او را مقتول ساخته است.»

چون بدون ثبوت اتهام طبق قانون و قطعیت آن هیچ کس را نمی‌توان گناهکار شناخت، و آقای دادستان از بی‌طرفی خارج شده، و او را (احمدی) رسماً جلال معرفی کرده است، بی‌طرفی خود را نقض فرموده‌اند.

مدارك اثبات این امر را، نامه‌های مرحوم سردار اسعد قرار داده‌اند، نامه اول این است: «دوم فروردین ۱۳۱۳، امشب در حال سلامت خوابیدم صبح بیدار شدم، با اسهال سخت، قی، گیج خسته، علی حسین گماشته من با چند نفر از رفقای او که از شام من خوردند، قی و اسهال همه را از پا افکند نهار نخوردم، امشب شام که آوردند بطری بقدر یکصد دانه چیزهای رنگ خاکی توی آب بود، معلوم بود سم ریخته‌اند،

ولی حل نشده است، یاور عمادی صاحب‌منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید، ایرانی هستید، من خدمات فوق‌تصور به ایران نموده‌ام، و همچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی، چرا مخالف شرافت رفتار می‌کنید؟ بطر را برداشت و برد بیش رئیس زندان. ای خواننده اگر جرأت مرا و توکل مرا به‌بینی حیرت می‌کنی که باسختی برای مرگ حاضرم»، قبلاً عرض کردم دلیلی در پرونده عمل دیده نمی‌شود که نامه‌ها متعلق به مرحوم سردار اسعد باشد، بلکه میتوان احساس کرد که نامه‌ها بعداً تهیه شده است. زیرا همانطور که قبلاً به عرض رسانیدم، با آنکه نویسنده خیلی صنعت بخرج داده که بتواند شبیه نویسی کند، ولی خوشبختانه با یک نظر واضح می‌گردد، نویسنده نامه‌ها مرحوم سردار اسعد نبوده است، و دلیل دیگر که این نظر را تأیید می‌کند، عبارات مذکوره در نامه است، چه عادتاً معقول نیست اگر بخواهند کسی را بوسیله آب مسموم کنند سم حل نشده در آب بریزند، بطوری که دانه‌های سم در آب دیده شود، اگر کسی هم ترس از کیفر و کشف خیانت داشته باشد، و بخواهد شخصی را مسموم کند، قبلاً به هر قیمتی که شده، بطوری آب را مسموم می‌کند که جز با تجزیه نتوان تشخیص داد. چه رسد به اینکه بخواهند مرحوم اسعد را که دارای شخصیت و موقعیت ارجمندی بوده است، و می‌دانسته‌اند، همه چیز را خوب می‌بیند و خوب می‌فهمد و در اثر بی‌مهری زمانه چشم‌های او فوق‌العاده متجسس است، مسموم کنند و بیایند در آب صد دانه سم بریزند و حل نشود و به او بدهند، و مرحوم سردار اسعد دانه‌های آنرا در آب ببیند، و کبودی او را تشخیص دهد، خاکی بودن او را خوب بفهمد آیا چنین اظهاری عقلانی بنظر می‌رسد.

قدرت آنروز، دستگاه آنروز، همه چیز تحت اختیار داشته‌است، پس قابل قبول نیست بگوئیم در آب سم ریخته‌اند، و حل نشده‌است، و مرحوم اسعد دیده است و عمادی صاحب‌منصب کشیک را خواسته و به او هم اظهاراتی نموده است که قرائت نمودم.



مرحوم اسعد وزیر جنگ و نماینده مجلس بوده، و مقامات عالیه را طی کرده و از قدرت و عظمت پادشاه هم مطلع بوده است و می دانسته اگر يك چنین نظری هست امر و اراده دیگری است، افسر كشيک و یا معاون زندان و یا افراد یا رئیس زندان دخالتی ندارند، و آب هم از زیر نظر افسر كشيک گذشته چگونه حاضر می شود که افسر كشيک را بخواهد. و بفرض اینکه بخواهد افسر كشيک را، او الزام بحضور نداشته است. و فرضاً که حضور پیدا کرد از کجا تشخیص داد که او از جریان بی اطلاع بوده است. و بر او ثابت شده است که او بطری را هم به رئیس زندان رسانیده است، و با در نظر گرفتن مجموع اظهارات معروضه بطور قطع و یقین ثابت است که نامه ها از ناحیه آن مرحوم نبوده، و بفرض دیگری که فرض او هم برای من غیر مقدور است، چنین امری انجام شده باشد، روی چه اطمینانی به افسر كشيک گفته است و به کدام دلیل و مستندی، رسانیدن این خبر را از طرف عمادی به موکلم آقای راسخ ثابت دانسته اند.

نبودن وقایع در دفتر كشيک ثابت و مدلل می دارد که یاور عمادی، روی ترس و یا تطمیع مبادرت به اظهارات دروغی کرده است، و در هر صورت اگر این امور را واقع شده (مطالب مندرجه در نامه دوم فروردین) بدانیم یاور عمادی مسؤل و گناهکار شناخته می شود، نه آقای مصطفی راسخ، و معلوم نیست آقای دادستان به استناد کدام دلیل و مدرک در ادعای نامرقوم داشته اند که (آقای رئیس زندان قدرت را از او سلب و نقشه خود را عملی کرده است) با اعتراف آقای دادستان به اینکه مرحوم اسعد عامل مهم در سلطنت پهلوی بوده است، و در حین دستگیری وزیر جنگ بوده است، و دوره آزادی هم نبوده است. و دولت هم به قوه قضائی توجهی نداشته، و قوانین هم متروک بوده است، و با مسلمیت اینکه بین آقای راسخ و مرحوم جعفر قلی اسعد هم روابط بد و سابقه غرضی نبوده است، بلکه گزارشاتی که روی تقاضای مرحوم اسعد به رئیس تشکیلات داده است، ادب و احترام را نسبت به مرحوم

اسعد، وفامیل ایشان مرعی داشته است، انصاف نیست يك سلسله اظهارات بدون دلیل برای ایشان بیان شود. در صورتیکه هیچکس نمی تواند تصور کند و در مخیله خود خطور دهد، که آقای مصطفی راسخ بدون هیچ دلیل و سابقه، مرحوم اسعد را ضعیف کرده و پزشک احمدی او را مقتول نموده است.

باز پرس و وظیفه دار است وقتی پرونده را تحت نظر می گیرد، علل و جهات و پیدایش آن کار را تحت نظر قرار دهد. و تعقیب کند تا جهات اصلی را پیدا کند، که چرا بدون هیچ سابقه آن مرحوم را ضعیف کرده است و پزشک احمدی هم او را کشته است.

این حرفها پذیرفته نیست. این اتهام دروغ است، این اظهارات حقیقت ندارد، و امضائی که در ذیل نامه اشاره شده است، بهیچوجه طرف شباهت با امضای مسلم الصدور مرحوم اسعد، در نامه های موجوده پرونده زندان نیست، نامه دوم تفصیل مسموم نمودن شام را به نایب عمادی... (الخ).

این نامه از ناحیه مرحوم اسعد نبوده، و قویاً مورد تکذیب است، و با اینکه یکی از نامه ها نشان می دهد کاغذ را با قلم آهن نوشته اند، که از این عمل استفاده می شود که قلم و کاغذ تحت اختیار او بوده است، چگونه قابل تصور است که بگوئیم با مسواک و چوب کبریت با خون یا مایع دیگری کاغذ نوشته است، خون کجا بود، مایع دیگر چه بوده است. خیر اینطور نیست. پس از اینکه دیدند نمی شود به مثل خط اصل شبیه سازی کرد، و پس از تهیه پنج خط نقشه دیگری ریخته با قلم درشت که خطوط نشان می دهد، قلم نی بوده است نه مسواک و نه چوب کبریت با مایع کم رنگی از جوهر قرمز خطوطی را نوشته اند که آنهم لایفهم و لایقراء است. مرحوم اسعد کاغذ داشته، و از نوشته های او معلوم می شود کاملاً کاغذ تحت اختیارش بوده، غیر قابل قبول است تصور شود این نامه ها از ناحیه مرحوم اسعد صادر شده است، و دلیل دیگر که خلاف آن مدلل می دارد، مضمون نامه دوم اشاره شده در ادعا

نامه است، دو دقیقه فکر و تأمل می‌تواند ما را هدایت و رهبری کند، به این‌که برای ایجاد دلیل در پرونده، بخیال خود اقدام به اینکار نموده‌اند که شکایت را سر صورتی دهند. این است که نامه‌های عاری از حقیقتی را تهیه کرده‌اند، زیرا چگونه قابل تصور است دولت یا حکومت و یا بعقیده آقای دادستان اداره زندان غذای اسعد را مسموم کند، و آنوقت مراقبت نکند که کسی از غذای او نخورد، و اسعد هم بخورد ولی سم رادفع کند، آیا این حرفها قابل قبول است.

فرض کنیم، غذا را مسموم کردند، اسعد هم خورد و مزاج قوی او سم را دفع کرد و زندان هم مراقبت نکرد که دیگران نخورند آنها هم خوردند، بنابر حکایت نامه، همه مبتلا بدقی و اسهال شدید شدند باید جزء وقایع کشیک زندان این مطلب منعکس گردد یا نه؟

زندان اداره بوده، سازمان داشته است مقررات شدید و سخت بوده است. هیچ‌یک از اینها در وقایع کشیک وارد نشده است. بهدکتر هاشمی اطلاع داد ولی گزارش نداد، سرتیپ‌پور اطلاع داد راپرت نداد، عمادی و نایب سیدعباس‌خان را مستحضر کرد، اینها هم هیچ کدام گزارش ندادند. باید معتقد شویم اینها مسبوق بودند، اگر مسبوق بودند و گزارش ندادند، چرا امروز در دادگاه حضور ندارند و اگر سابقه نداشتند ساعتی که مرحوم اسعد مراتب را به آنها اطلاع داد، باید راپرت دهند. و در پرونده عمل و دفاتر زندان ثبت و بایگانی گردد. بعلاوه بنابر اعتراف خودشان مدیر محبس سرتیپ‌پور بوده است. و تمام امور از زیر نظر مدیر محبس گذشته است.

آقای راسخ رئیس کل زندان بوده است اگر بنا بود در این امور مداخله داشته باشد، دیگر وجود مدیر محبوس زائد بوده است، و اگر بصرف این‌که رئیس اداره است، مسئول است پس باید گفت آیرم رئیس کل تشکیلات مسئول بوده است که ریاست فائقه بر تمام کل شهربانی و زندان داشته است. پس این اظهارات صرفاً تهیه شده است، برای اجرای منظوری و اگر از نظر قانون و اصول آقای باز پرس و دادستان رسیدگی

می کردند، ثابت و مسلم می گردید که نامه‌ها را شخص مرحوم اسعدن نوشته است و نه حقیقتاً صد دانه سم در آب بوده، و تحویل آقای اسعد داده‌اند و نه غذای ایشان را مسموم کرده‌اند، و نه دیگران مسموم شده‌اند، تمام این اظهارات خلاف حقیقت است، زیرا هیچیک از دفاتر زندان و بهداشتی و آثاری از این وقایع نشان نمی‌دهد، و سرتیپزاده و نایب عمادی و نایب سیدعباس خان که مدیر محبس و پایور کشیک بوده‌اند، اظهار مرحوم اسعد را تصدیق کرده‌اند، و برخلاف وظیفه هم گزارش نداده‌اند، بنا بر اظهار خودشان وقایع در موقع تصدی آنها انجام شده است، و کوچکترین دلیلی هم به اینک به آقای راسخ اطلاع داده‌اند، در دست نیست و اگر هم فرضاً ایشان گفته باشند، تمام این وقایع در دفتر زندان وارد نشود، چگونه اینها زیر بار یک چنین عمل خلاف قانون رفته‌اند، و چرا متصدیان مسئول که در آن موقع مشغول کار بوده‌اند به دادگاه نیامدند، و آقای راسخ بدون هیچ دلیل و مستندی، گناهکار شناخته شده است، این جریان و این نامه‌ها، و این اظهارات، در خور اعتماد نیست، و صرفاً پاپوش بوده که برای آقای راسخ درست شده است. نکته حساس نامه، که کاملاً پرده را از روی کاربر می‌دارد این است: «امروز دوم فروردین است، امر شد غذای مرا کسی نخورد و بیرون بریزند... الخ» فرض کنیم که دستور دادند از غذای مرحوم اسعد کسی نخورد، آقای اسعد از کجا این دستور را فهمید، ایشان آزاد نبودند، قدرت آن روز حکومت که مود اعتراف آقای دادستان هم واقع شده است، اجازه نمی‌داده است فردی از افراد زندان اعم از مدیر محبس و پایوران دیگر و یا پاسبانان به مرحوم اسعد گزارش دهد، زیرا مرحوم اسعد نه پولی همراه داشته است، که به گزارش دهنده دهد، و نه از خویشاوندانش آزاد نبوده‌اند، که در خارج بتوانند مأمورین را تطمیع کنند که محرمانه او را مستحضر کنند، مرحوم اسعد و کسانش توقیف بوده‌اند، آفتاب وحشت داشته است در اتاق زندان خود را ظاهر کند، پس چگونه آقای اسعد این دستور را فهمیدند، قطعاً اگر یک چنین نظری داشته‌اند

فوق‌العاده از خفا بایستی انجام شده باشد.

از طرز عبارات نامه، و اظهارات دروغ سرتیپ‌زاده و عمادی و سیدعباس‌خان و دکتر هاشمی معلوم می‌شود که تماماً روی تهدید و ترس حاضر شده‌اند اظهاراتی بنمایند و خوشبختانه اظهارات آنان بر علیه موکلیم آقای راسخ بواسطه فقد دلیل کوچکترین تأثیری را نخواهد داشت، و اگر نظر چنین نبود باز پرس آنان را رها و آزاد نمی‌کرد، پس نامه‌ها مجموعاً بجز نامه اول که امضای منتسب به اسعد را دارد، و با هیچ‌یک از امضاءهای آن مرحوم مطابقت نمی‌کند، و سایر نامه‌های دیگر که امضاء ندارد، بیجهات و علل گفته شده نمی‌تواند در این پرونده بعنوان دلیل خود را نمایش دهد. و از نظر اصول و مبانی قضائی ارزش پیدا نمی‌کند. باضافه آقای باز پرس فرض دیگری را هم می‌توانست در جلو چشم خود مجسم کند و بگوید افکار پریشان و مشوش و توهم و سوءظن گرفتاری بی سابقه مرحوم اسعد توقیف شدن تمام کسانی برای آن مرحوم ایجاد بدگمانی نموده است، و مرض خیال تولید شده است. و روی خیال غذا را مسموم تشخیص داده است. در آب صددانه سم مشاهده کرده است. و همچنین بعلت اینکه مرحوم اسعد انتظار چنین پیش‌آمدی را نداشته است، و اینکه نسبت به او عمل خوبی نشده است و از غضب پادشاه نسبت به خودش مطلع بوده است، او را تحت استیلاء خود در آورده، و ناراحت کرده است و پریشان‌گوئی در او شدت نموده است، این قسمت مورد اعجاب نیست چه آنکه ممکن است کسانی که دارای تمام شئون اجتماعی هستند و ملی و عزیز میباشند، همین که دارائی خود را به تمام جهات از دست دادند، گرفتار مالی بخولیای فکر می‌شوند و از همه چیز احتراز و به تمام امور بدبین می‌گردند، در حالتی که با جهات گفته شده معقول و متصور نیست که نامه‌ها را منتسب به مرحوم اسعد دانیم، و اگر چنین نامه‌هایی از آن مرحوم بود غیر ممکن بود که از زیر دست مأمورین آگاهی حکومت وقت خارج شود، و بدست آقای سهراب اسعد افتد.

قبل از اینکه وارد شوم و ثابت کنم شهادت گواهان مبتنی بر یک سلسله اغراض و دروغ می‌باشد، لازم است از نظر اصول حقوقی راجع به شهادت مختصر عرایضی را تقدیم دارم.

چه از نظر اصول حقوقی، و چه از نظر اصول جزائی، شهادت باید از روی قطع و یقین باشد، شهادت سماعی که آنهم سلسله روایات را شاهد بتواند معرفی کند، و اتکاء شنیدن را به اشخاصی منتسب کند، که بنا به ظاهر آنها و سکونت آنان در محلی که آنها را جزء بدکاران معرفی کند، مورد قبول در پیشگاه عدالت واقع نمی‌شود، و با مراجعه به ماده ۱۳۱۵ قانون مدنی که حکم کلی است، باید شهادت از روی قطع و یقین باشد. شهادت طبق ماده مزبور تعمیم به امور جزائی و حقوقی دارد، و همچنین ماده ۱۳۱۳ قانون مدنی شهادت محکومین به مجازات جنائی را مردود دانسته است، و با توجه به مورد ۳ از ماده ۱۹ اصلاحی ۱۳۱۲ کسانی که بموجب حکم قطعی محکوم جنائی گردند از کلیه حقوق اجتماعی محرومند، و یکی از حقوق اجتماعی شهادت است، پس با توجه به دو ماده مصرحه در قانون مدنی، و ماده ۱۹ اصلاحی قانون کیفری که حرمان از حقوق اجتماعی را برای محکومین جنائی مقرر داشته است شهادت این اشخاص در محضر دادگاه مورد قبول واقع نمی‌شود، بنابراین عده‌ای از شهود کسانی بوده‌اند که بنا به ظاهر امر جزء محکومین به جنایت سالها در زندان بسر برده‌اند، و شهادت سماعی هم داده‌اند آنهم به نحوی که به عرض رسانیدم، بنابراین مطابق صراحت مواد استناد به این نوع شهادت قابل قبول نمی‌باشد.

شهادت آقای عباس کلهر قبادیان، که مورد استناد آقای دادستان است در صفحه ۳۵ و ۳۶ این است: «شنیدم که او را انتقال به زندان پائین داده‌اند، و در غذای او سم ریخته‌اند و او مریض شد، و چند نفر از پاسبانان در زندان و زندانیان همه مریض شدند، و علی حسین می‌گفت، یکی از این اشخاص مرده و دیگری فلج شده، و سردار اسعد در اثر این پیش آمد، برای غذا خوردن بیم داشت، تا اینکه از طرف تأمینات

عباس کامران و عامری معاون زندان آمده، و سردار اسعد را شبانه بردند، به زندان پائین به این عنوان که شما در این جا اطمینان ندارید، شما را در تأمینات نگاه می‌داریم، که اتفاقی برای شما رخ ندهد، و بعد از چندی فوت نمود، از عبدالحسین دیبا شنیدم که سید مصطفی خان رئیس زندان با دکتر احمدی که معروف شده بود، هر کسی را بخواهند بکشند بوسیله او، سم می‌دهند، بعد از چند شب به اتفاق سردار اسعد که زندان پائین بود داخل می‌شود، و دو نفر پاسبان هم همراه خودشان می‌برند، سردار اسعد را بقوه قهریه و فشار نگاه می‌دارند، و دکتر احمدی اثر کسیون سمی را به او تزریق می‌کند که بلافاصله فوت می‌کند» آنچه از بیان کلهر اتخاذ سند برفع موکل می‌شود، این است که عباس کامران از طرف تأمینات، و عامری معاون زندان بنابر ظاهر شهادت مرحوم اسعد را به زندان پائین آورده‌اند، و مطابق اظهار آقای کلهر که گواه سماعی است بیانی که رابطه با موکلم داشته باشد ننموده است، و اظهار دیگر او نقل از عبدالحسین دیبا است، که او مرده و تحقیق از او ممکن نبوده است، تازه بیان ایشان بر علیه موکلم نبوده و بهیچوجه اسمی از آقای راسخ در شهادت او نیست، و فرضاً هم اسمی بود بنا به جهات گفته شده، دلیل قضائی محسوب نمی‌شود، زیرا زندانیان از زندانبانان راضی نیستند، و محیط زندان محیط وحشت و ترس است، چه از نظر قوانین کیفری، و چه از نظر تهذیب اخلاق زندانیان، و جلوگیری از حوادث غیر مترقبه همیشه مقررات سخت، و شدیدی در زندان برقرار است، و بهمین نظر کمتر مستدعیات زندانیان در نزد مأمورین زندان مورد قبول واقع می‌گردد، چنانچه از ملاقاتهای باقارب، و دوستان تا درجه مجرم، و مخصوصاً زندانی‌های سیاسی بیشتر تحت نظر و مراقبت بوده‌اند، چه باید کرد این مقررات در عالم محابس دنیا هست مخصوصاً در زمان پادشاه سابق، که اقتدار و جریان امور کاملاً محکوم به اراده و اوامر او بوده است، و بر هیچکس پوشیده نیست، و اگر بخواهیم در صحت این نظر تردید

کنیم بی‌انصافی نموده‌ایم، و از طرفی یادآور می‌شود به اینکه مقررات زندان این است، که تا تکلیف زندانیان از طرف مقامات مربوطه معلوم نگردد، زندانی تحت اختیار زندان نیست، و امور آنان مربوط به مقامی است که دستور توقیف را داده است. زندانی وقتی به اختیار زندان گذاشته میشود، که تعیین تکلیف آن قطعاً معلوم شده باشد، مثلاً یک نفر که از طرف دیوان کیفر توقیف شود، تا تعیین تکلیف قطعی، تمام اختیاراتش با دیوان کیفر، و زندان از خود نسبت به شخص توقیف شده هیچ اختیاری ندارد، با این وصف اگر مقامات صلاحیت‌داری این امور را دانسته‌اند ولی قادر به آن نبودند که لب به سخن گشایند، و در مقابل اراده و اوامر شاه اشخاص و کسانشان بازداشت، و قانون هم توانائی آن را نداشته است از آنها حمایت کند، و کسانی هم بودند که حق داشتند به آن جریان اعتراض نمایند، لیکن از وحشت و ترس به اینکه خود توقیف نشوند سکوت کرده، و تسلیم پیش آمد بودند، و بجای اینکه قیام کنند و اعتراض نمایند نسبت به مأمورین زندان بدبین می‌شدند، و جهش هم این بود که توقیف شده را در زندان می‌دیدند، و بنا به دستور و مقررات زندان از ملاقات محروم بودند، این حس بدبینی همیشه در زندان بوده، و همینکه از بین آنان یک نفر به آغوش مرگ می‌رفت فوراً کسانی که از نظر موقعیت و مقام سابقه داشتند، و خود را بدون جهت در زندان می‌دیدند در مقام نشر اکاذیب و تبلیغات سوء بر می‌آمدند، که شاید انتشارات دروغ تأثیری کرده، و به مقاصدی که در ضمیر آنها بوده است موفق گردند، بهمین جهت هر کس می‌مرد فوراً شروع به انتشارات دروغ می‌نمودند، و اذهان را مشوب می‌کردند، پس اگر زندانیان به ضرر مأمورین زندان صحبتی کنند با آن سابقه گفته‌شده، مورد اعتماد و در خور قبول نیست. چه رسد به آنکه شهادت هم شهادت سماعی و مبنای اطلاع خود را علی‌حسین قرار داده که محکوم به جنایت بوده است، و دیگری دیبا که او نیز محکوم قضائی بوده است، و چنین شهادتی مطابق

اصول قانونی محکوم بهرد است.

آقای دادستان به شهادت احمد همایون استناد کرده اند. مشارالیه در ص ۴۰ از تحقیقات اظهار کرده است «علی حسین به همان زندان محکوم بوده است» و نیز اظهار کرده است «شنیدم در تنگ آب خوردن و توی ماست و توی خورش سم را مقدار کمی ریخته بودند، و سردار اسعد از طعم و مزه آنها ملتفت شده، و غذا را پس داد، و نمک میوه همراه داشته و شروع کرده به خوردن نمک میوه، و یک نفر از مأمورین مریض خانه علی اصغر وزیری که اسامی آنها را بخاطر ندارم، از مأمور و محبوس از همین غذا خورده و به قی و اسهال مبتلا شدند. و بعد مرحوم علیمردان خان را دیدم که در همسایگی اتاق مرحوم سردار اسعد منزل داشت، علیمردان خان گفت وقتی مطلع شدم که مطلب اینطور است، شبانه مخفیانه از مأمورین به اتاق سردار اسعد رفتم، ۳۰ تا ۴۰ تخم مرغ آب پز، و مقدار نیم من خرما، و قریب یک چارک پنیر و چند عدد نان تازه، و مقداری نان روغنی از من خواسته بود و من داده بودم، دیدم حالش خوب نیست و گفتم فعلا این غذاها را نخورید. و از غذاهائی که مأمورین می آورند اجتناب کنید، یک شب نمک میوه برای او بردم فردای آن روز شنیدم میرزا آقاخان کامران و یاور مهدیخان عامری معاون زندان به اتاق سردار اسعد رفته و تحقیقاتی از سردار اسعد شروع کرده اند، و روی این تحقیقات سردار را به شهر منتقل کرده اند. ابتدا گفته اند که بوسیله دکتر احمدی اثر کسیون کرده اند و مرحوم شد. و من چون دور بودم اطلاع ندارم احمد همایون محکوم به پانزده سال حبس بوده است و علی حسین را به ده سال زندانی نزد بازپرس معرفی کرده است، شهادت خود را بعنوان شهادت سماعی گفته است و بخلاف اظهارات سایرین پس از اینکه توی ماست و توی آب و خورش مقدار کمی سم ریخته اند، از طعم و مزه آنها ملتفت شده و غذا را پس داده است. دلایل بی اعتباری این اظهارات علاوه بر دلائلی که راجع به آقای کلهر اقامه نمودم، و در این قسمت هم مؤثر است این است که اگر

مرحوم اسعد از طعم و مزه غذا ملتفت شد که در آن سم ریخته‌اند، از کجا مقدار کم او را تشخیص داد و چرا هنگامی که علیحسین آمده او را ببرد به او نگفت که خود و دیگران از آن نخورند و اگر فرضاً قبول کنیم که زندان در غذای او سم ریخته است، پس باید گفت مقصود از این بردن مرحوم اسعد بوده است و روی همین نظر بایستی مراقبت کنند که غذا را فقط اسعد بخورد، و مواظبت شود که دیگران نخورند. همین در آب و خورش و ماست مقدار کمی سم ریختند و به مرحوم اسعد داده‌اند. آنهم از طعم و مزه فهمید پس داد و به کسی هم اظهار نکرد، و دیگران هم خوردند، پس با توجه به این نکات تصدیق خواهد شد که چنین چیزی واقع نشده است.

موضوع جالب توجه این است علی‌مردان‌خان که یکی از خوانین محترم بختیاری بوده است، و در موقع بازداشت خوانین و کلیه بختیاری‌ها، هیچکس قادر به ملاقات آنها نبوده است و آن مرحوم هم با حکم داد‌گاه ازارتش اعدام شده است، چگونه توانست مخفیانه از اتاق خود به اتاق اسعد رفته و این همه چیز را که بدون وجود باربر، حملش میسر نبوده است، با خود به اتاق اسعد ببرد، بسیار خوب این عمل هم بطور مخفی انجام شد و بدقول مرحوم اسعد و بنا بر حکایت، نامه‌های عاری از حقیقت اشیائی که علی‌مردان‌خان تحویل مرحوم اسعد داده است، سنجاقی نبوده است که در زیر لباس آن مرحوم پنهان گردد. چطور مأمورین زندان که طبق مقررات زندان اتاق زندانی‌ها را بازرسی می‌کردند، این اشیاء را ندیدند و اگر دیده‌اند چرا تحقیقات نکرده‌اند و در دفتر وقایع منعکس نشده است. در این صورت باید گفت اینها يك سلسله اظهاراتی است که درست شده، برای اینکه امثال وطن‌پرستها استفاده کنند، و جوانی مثل آقای سهراب اسعد که دارای وجدان پاک و ضمیر روشن است دلخوش و خاطر او را نسبت به گذشته آزرده نمایند.

قسمت دیگر که بیشتر قلابی بودن بیان احمد همایون را ثابت

می‌کند، این است که گفته است من چون مریض بودم اطلاع نداشتیم، اولاً اگر این نوع زندانی‌ها حق ملاقات یکدیگر را نداشتند ثانیاً آقایان محترم بختیاری‌ها که در توقیف بودند، چون تحت بازجوئی و باز - پرسی ارتش بوده‌اند لذا مطلقاً از ملاقات ممنوع بوده‌اند، چگونگی قابل تصور است آقای احمد همایون محکوم شده به ۱۵ سال حبس، از راه دور بیاید نزد آقای علیمردان‌خان که شدیداً مورد غضب بوده است بنشیند و اظهارات را از علی‌مردان‌خان بشنود، بدون اینکه مأمورین عمل مطلع شوند. این اظهارات بی‌منطق و بی‌حقیقت است.

شگفت‌آور است پس از اینکه گفته است اطلاع ندارم، بلافاصله در ص ۲۴ اظهار کرده است «ضمناً این را هم عرض کنم که آنچه شنیده‌ام سردار اسعد وقتی ملتفت شده که در غذای او سهر ریخته‌اند، رضای عمادی صاحب‌منصب کشیک و یاور مهدی‌خان معاون زندان را خواسته و به آنها گفته پدران و بزرگ‌ترهای من بیش از ۷۰ سال عمر نکرده‌اند. و من ۵۳ سال از عمرم می‌گذرد، ترس مطلقاً از مردن در من نیست، ممکن است مرا ببرند. تیرباران کنند، و این عمل سهر ریختن در غذا و بطر، مرتکب خیانت شدن يك عمل بی‌شرمانه است، که برای دولت و ملت ایران فایده ندارد» این بود آنچه مربوط به سردار اسعد شنیدیم، این اظهارات قابل قبول نیست، زیرا زندانی همیشه باینک افکار پریشان و مشوشی روبرو است، و محیط فکرش برای اینکه زندانی است بطوری خسته و فرسوده است که فراموشی به او دست می‌دهد. بطوری که روز نمی‌داند که دیشب چه خورده است، آنوقت چگونه ممکن است شنیده باشد و تأمل رانداند، لکن عبارات او را کاملاً بدون هیچ کم و کسری در محضر بازپرسی بعد از چندین سال بیان نماید، تمام اسناد و دلائلی که بازپرس و دادستان به او استناد نموده‌اند، هیچیک از نظر قضائی بشرح آنچه را که عرض کردم قابل اعتماد و اطمینان نیست. اسناد به گواهی علی دیوسالار وقتی که به شهادت آقایان کلهر و همایون و دیوسالار متوجه شوید تصدیق خواهید فرمود تمام گواهی

گواهان کذب، و از يك كارخانه بیرون داده شده، و تمام آنها خلاف حقیقت است، و علاوه بر اینکه خوانندگان ایمان به اظهارات آنها پیدا نمی‌کنند، از مصنوعی بودن گواهی آنان نیز مطلع خواهند گشت.

جهات معلول بودن شهادت هر يك از گواهان استنادی آقای داستان را بعرض رسانیدم بنابراین هیچیک از مستندات آقای داستان توانائی آن را ندارد که بتواند در صف دلائل اثبات ادعا عرض وجود کرده، و ایجاد علم برای ثبوت بزه نماید، مضافاً به اینکه هیچ يك از آنها نسبت به آقای مصطفی راسخ اظهاری ننموده‌اند، و بفرض اینکه خدای نخواستہ مرحوم اسعد به مرگ غیر طبیعی هم در گذشته باشد، چه ارتباطی به موکلم آقای راسخ دارد. و این اظهارات چه دلایلی بر اثبات گناه منتسب ادعائی آقای داستان بر موکلم آقای راسخ است، و با توجه به صفحه ۴۶ و ۴۷ از تحقیقات ثابت و مدلل می‌گردد بیان آنها بیانی نیست که متکی به دلیلی باشد. و اظهاراتی نکرده‌اند که گناهی برای راسخ اثبات شود.

دیگر از مدارك آقای داستان، در کیفرخواست، اظهارات دکتر رسدبان یکم محمد فرزند زکی پزشك زندان (خروش) مأمور بیمارستان زندان مرکزی به اینکه دیده است اشخاصی که از غذای سردار اسعد خورده‌اند، بیمار و بستری شده‌اند، و یکی از آنها پس از ابتلاء به فلج آرسینکی فوت کرده است، و رسدبان وزیر هم که از آن غذای خورد، سخت مریض می‌شود و همچنین اظهار عقیده کرده است دکتر احمدی در زندان داوطلب آدم کشی بوده است. و در صفحه ۴۸ تحقیقات محمد خروش اظهار نموده است «برای سرکشی به اطاق سردار اسعد رفتیم، پس از تعارفات معمولی ایشان اظهار داشتند که غذائی که دیشب برای من آورده بودند نمی‌دانم چه علت داشته است، اشخاصی که در بیمارستان بودند و از آن غذا خوردند مبتلا به قی و اسهال شده‌اند، و خود من نخوردم. و حالت مزاجی ایشان رضایتبخش بود». علاوه بر اینکه بیان محمد خروش مدلل می‌دارد، نامه‌های منتسب به مرحوم اسعد اصیل

نیست، کذب اظهارات دیگران راهم مدلل می‌دارد. زیرا کلهر و دیوسالار و همایون و همچنین نامهٔ دوم فروردین منتسب به مرحوم اسعد ظاهرآ دلالت دارد که آن مرحوم پس از خوردن غذا مبتلا به قی و اسهال و سرگیجه شده است. در صورتیکه خودش حال مزاجی او را خوب شهادت داده، و نیز گفته است که مرحوم اسعد غذای سمی را نخورده است. و دیگران خورده‌اند، مریض شده‌اند که از نظر اصول و مبانی قضائی هر يك از دلائل استنادی آقای دادستان مکذب دلیل دیگر ایشان است. اگر مرحوم اسعد يك چنین اظهاری به‌خوش نموده بود، باید در دفتر ثبت وقایع روزانه اداره بهداری ثبت شده باشد، و چنین واقعه مهمی که بنا به‌ظاهر شهادت بی‌اطلاعی او را می‌رساند. اقتضاداشت که جوش و خروش واقعی در محمد خروش واقع شود، راپرت دهد تجسس کند ببیند حقیقت امر چه بوده است.

اگر حقیقتاً در غذای آن مرحوم سم ریخته‌اند، غذای مانده را به لابراتوار فرستد تجزیه کند، زیرا آقای خروش که این اظهارات را نموده خروشی از ایشان مشاهده نشده است. چطور تمام جزئیات حرف اسعد را پس از چندین سال در نظر داشته و حافظه را برای روز شهادت نگاهداشته‌است. لکن زندانی مریض را فراموش کرده‌است، هیچیک از این اظهارات در خور اعتماد نیست. مخصوصاً که از طرز شهادت مشارالیه طرفیت و دشمنی او با پزشك احمدی مدلل است.

بعلاوه نمی‌دانم این چه سمی بود که در هر کسی اثر بخصوصی داشته است. اینها قصه‌است و نباید افسانه را دلیل دعوی قرار داد. زیرا امر جزائی امر حقوقی نیست، و در امور جزائی باید بطوری دلائل قوی و صریح و روشن باشد که علم قطعی را ایجاد کند. محروم نمودن يك فرد از حقوق اجتماعی کار آسانی نیست.

راست است مرحوم اسعد دچار بی‌مهری زمانه‌شده، و يك مرتبه جاه - جلال - شوکت - قدرت خود را از دست داده و در بیغوله زندان بیتوته کرده است. من از این جهت به بازماندگان آن مرحوم تسلیت

می‌گوییم، ولی با قدرت کامله حکومت وقت و احراز اینکه مرحوم اسعد مرد گمنامی نبوده، و در عصر خود شهرت به سزائی داشته است، و بی‌مهری پادشاه او را زندانی کرده است و هزاران عوامل دیگر، شاید در بیچارگی او وسایرین دخالت داشته، چه گناهی است برای راسخ، آنهم کسی که پرونده زندگانش را: خیر، معارف پرور، آزادیخواه، ملایم، مهربان، معرفی مینماید.

اگر اذیت شده است، اگر آزار دیده است، اگر مورد بی‌مهری زمانه واقع گردیده است، و بلاهای دیگری بر او و خانواده‌اش نازل گردیده است، کوچکترین مداخله‌ای آقای راسخ نداشته است، و محمد خروش هم در اظهاراتش به جهاتی که بیان نمودم، کاذب است. اینکه در قبال سؤال بازپرس صفحه ۵۱ اظهار کرده است، مصلحت خود را نمی‌دانستم، چنین تذکری بدهم و لابد خودشان می‌دانستند این جمله رافع مسئولیت از او نیست. و بازپرس نخواسته است او را مورد بی‌مهری خود قرار دهد، زیرا به‌جمله مصلحت خود نمی‌دانستم گزارش ندادم قانع شده است، و این اظهار نشان می‌دهد مشارالیه فرمایشش شهادت داده است و چنانچه بعد از سؤال مزبور وقتی بازپرس از او سؤال می‌کند، از پاسبانان کسی از آن غذا خورده بود، جواب می‌دهد در نظر من نیست. این قضیه را از وزیری سؤال بفرمائید و از این بیان چنین مستفاد می‌گردد که مواضع و تبانی برای این بوده است که تهیه دلیل برای پرونده نمائید، و خوشبختانه با توجه به پرونده معلوم می‌شود که هیچ یک از آنها دلیل نیست.

جریان کار نشان می‌دهد، مرحوم اسعد در اداره بهداری تحت نظر اداره سیاسی و ارتش بوده است. و بهیچوجه زندان مداخله نداشته است. و پس از فوت هم اداره سیاسی جنازه را زیر نظر مأمورین خود به گورستان بختیارپها منتقل و بسخالت تسلیم نموده‌اند. بنابراین هیچ یک از موضوعات را خروش نگفته، در صورتی که به تمام جریان آگاه و آشنا بوده است. و از بیان حقیقت خودداری نموده است.

دیگر از مستندات آقای دادستان، گواهی علی اصغر وزیری است. مقدمتاً لازم می‌دانم گفته شود، وقتی که تبانی و مواضعه شود، به اینکه عمل غیر واقعی انجام گردد، و در آن زمینه طراح قابلی هم وجود داشته باشد که آشنا به آنست و افزار کار باشد بهتر می‌تواند نقشه را عملی کند. و بطوری که پرونده منعکس است آقای وطن پرست که بقصد قربت مطلق اقدام به این عمل نموده است. و تعقیب کار را جزء امور حسی تشخیص، و بهمین جهت گزارش داده و دلسوزی نموده است، و روی همان گزارش آقای سهراب اسعد هم دادخواست تقدیم نموده‌اند.

البته وطن پرست قادر بوده است با آزادی که داشته و طنوع آزادی هم بوده است، رل هر یک از شهود را تهیه و هر یک بنوبه خود بازی خود را شروع کنند، و اگر غیر از این تصور شود، چگونه قابل قبول است علی اصغر وزیری که بنا بر اظهارات خودش در صفحه ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ اقرار کرده که معتاد به استعمال تریاک و افیون بوده است، شهادت دهد. شهادت چنین شخص خالی از خدشه نخواهد بود، از این قسمت هم صرف نظر شود تازه با توجه به اظهار فروش به اینکه وزیری مطالب را می‌داند، مواضعه و تبانی قبلی آنها را ثابت می‌کند. چه آنکه تحقیقاتی که از او در صفحات مذکور شده است، نشان می‌دهد غذائی که برای مرحوم اسعد در شب آورده بودند، آش آلو بوده است، صرفنظر از اینکه کسانی که جنبه تعیینی دارند و به زندگی اروپائی آشنا می‌باشند، شام و نهار وزارتی رادیده‌اند، همیشه با مردمان اروپا رفته و سفراء کبار آمیزش داشته‌اند، هیچوقت برایش جزء شام آش آلو فرستاده نمی‌شود.

بفرض آوردن آش آلو یا اعتراف وزیری به اینکه مبتلا به امتلاء معده بوده است، و به آشپزخانه نوشته است که شیر تهیه کنند، و بنابر اظهار خودش با آشی که برای مرحوم اسعد آورده بودند، دوقاشق روغن زیتون خورده است. و همین عمل را خلیل ملک نژاد نموده است،

لازم بود آقای بازپرس دفتر بهداری را بخواهند و بدینند، و لازم بود تحقیق در اطراف روغن زیتون نمایند، چرا توجه خود را به خوردن روغن زیتون معطوف نکردند. و چگونه اطمینان پیدا نمودند که مرحوم اسعد در بهداری زندان تحت نظر همین اشخاص بوده است. و غذای مسموم به او خواسته اند بخوراند، و حافظین از آن غذا خورده اند و مبتلا به قی و اسهال شده اند. در صورتی که دفاتر بهداری نشان نمی دهد. و اگر فرض چنین واقعه وقوع یافته بود، چرا خیال نکردند روغن فاسد بوده است. یا در اثر خوردن آش آلو یا روغن زیتون اسهال پیدا شده است، در صورتیکه تمام این اظهارات دروغ محض است. با توجه به اظهارات وزیر در قسمت آمدن از زندان به شهر، و تصادف به درشکه چی و اظهاراتی که مدعی است با درشکه چی نموده، معلوم می شود این حرفها دروغ و تصنعی است. و اختلاف گوئی او و طرز بیان، آنهم با گذشتن چندین سال از تاریخ فوت، بی اعتباری بیان او را ثابت می نماید. و از طرفی باید معترف بود که اگر يك دست توانائی بخواهد يك نفری را با داشتن تمام وسائل از هر حیث و هر جهت، و با نبودن موجودی که بتواند بر او اعتراض کند، و هر کس از ترس و وحشت مطیع او گردد، غیر ممکن است باین نحو مغضوب خود را از بین ببرد. چگونه ممکن است غذای او را مسموم کنند، و با تمام اختیاراتی که در دست داشته اند، به دیگران نگویند از غذای مسموم نخورند. اینها افسانه است، اینها پاپوش است، و آقای سهراب اسعد هم گناه ندارد. و ضمیر او پاک است، او آلت يك عده اشخاص ذی غرض و ذی نظر واقع گردیده است.

بهر جهت، با توجه به اظهارات علی اصغر وزیر و اینکه طبق مقررات موظف بوده اند تمام حوادث و وقایع را در دفتر شبانه و روزانه بنویسند، و چنین وقایعی را دفتر نشان نمی دهد، بیان او هم به مثل اظهارات خروش مردود و فاقد دلیل است. و علاوه از تمام مراتب اظهارات

آنها...^۱ با آقای مصطفی راسخ ندارد، تا بتوانند بوسیله این بیانات استحسانی بی گناهی را متوجه موکلم آقای راسخ نمایند. مستند دیگر آقای دادستان اظهارات علی حسین فرزند رضا است. با اقرار علی حسین در صفحه ۷۶ پرونده مورخه آبان ۱۳۳۰ که صراحتاً محکومیت خود را به ده سال تصدیق کرده است، چگونه اظهارات يك محکوم جنائی در مقابل بازپرس مؤثر واقع شده است. در صورتی که اظهارات محکومین جنائی قابل استفاده نیست، مضافاً به اینکه با توجه به اظهارات مشارالیه در صفحه ۷۷ به اینکه مرحوم اسعد بطری را برداشت به عمادی نشان داد و گفت برواز قول من به رئیس محبس و به آیرم بگو اگر دولت می خواهد مرا اعدام کند از من نمی ترسد الخ). کسانی که زندان را دیده باشند، می دانند علی حسین در بیانش کاذب بوده است. زیرا این نوع زندانیهای جنائی که از طرف پایوران کشیک مأمور نظافت اتاق يك یا دو نفر زندانی می شوند، اجازه آن را ندارند به اتاق محبوس رفته و در موقع مکالمه زندانی با افسر کشیک، حاضر و ناظر باشند.

معمول زندان چنین است. زندانی که مأمور نظافت است در اتاق خود می ماند، و هر زمان زندانی او را برای نظافت خواسته، بوسیله پاسبان کشیک او را می خواهد و پس از انجام کار برمی گردد. به شهادت پرونده عمل، و بنا بر حکایت گواهان کاذب، هیچ کس اجازه نداشته است او را ببیند، چگونه علی حسین، زندانی با سابقه جنایت قادر بوده است همه وقت مرحوم اسعد را ببیند. اگر منظور این بوده است کسی مرحوم مزبور را ملاقات نکند، چگونه باید قبول کرد علی حسین در ملاقات آزاد بوده است. و با آزادی ملاقات برای علی حسین، مرحوم اسعد می توانست بوسیله او رابطه با خارج داشته باشد، پس با توجه به این نکات واضح است مشارالیه بیانش تلقینی و اظهاراتش خلاف حقیقت است.

(۱) يك کلمه خوانده نشد.

علی حسین گمنام که سابقه خیانتش محرز بوده است، بسوسینله شاکیان از زنجان به تهران آمده و بدون احضار و احطاری نزد بازپرس حاضر و اظهار اطلاع نموده است. و با این حال از بیانات او استفاده می‌نمایم و از مجموع اظهارات او در صفحه ۷۴ مستفاد می‌گردد. به اینکه مرحوم اسعد طرف خود را دولت می‌دانسته است.

مرحوم اسعد می‌دانسته است مخضوب شاه است. و دولت مقتدر آن روز هم توانائی آن را داشته است که بطوری در بطر آب سم بریزد که رنگ آن را تغییر ندهد، و مرحوم اسعد تشخیص ندهد. و با توجه به جریان، نباید آقای راسخ را طرف دعوی قرارداد.

موضوع جالب توجه این است اگر دولت مقتدر آن روز قصد از بین بردن مرحوم اسعد را داشته است، شرح حکایت پرونده منظور مسموم نمودن او بوده است. این عمل باید تحت نظر اداره بهداری زندان که مستقل بوده است، انجام بگیرد. از این جهت هم نمی‌توانیم گناهی را متوجه آقای راسخ نمائیم.

در صفحه ۷۸ پرونده سؤال بازپرس از علی حسین این است «وزیری در آن شب کسالت داشت؟ جواب می‌دهد - نفهمیدم».

س- وزیری از کدام یک از غذاها خورد؟

ج- گفته است «از آش خورد، و از چلو هم خورد». اگر کسی توانست ادعا کند که در هشت سال قبل، در شب بخصوصی خودش چه غذائی خورده است، من تسلیم می‌شوم. چگونه قابل تصور است علی حسین پس از هشت سال نزد بازپرسی حاضر شده، و آش را که وزیری در آن شب خورده است، او حافظه‌اش ضبط کرده باشد. در صورتی که خوردن روغن زیتون را تأیید نکرده است.

سؤال دیگر بازپرس در صفحه ۷۸ پرونده از او این است که «شما و خلیلی روغن زیتون خوردید؟ جواب داده است یادم نیست واللّه». خوردن روغن زیتون خودش و خلیل و یا وزیری در نظرش نمانده است، لکن خوردن آش وزیری را بیاد داشته، و نزد بازپرس بیان

کرده است. دادرسان عالی مقام دادگاه جنائی بهمین اظهارات دقت فرمائید، اگر وجداناً به این بیانات ایمان پیدا فرمودند، و تصدیق کردند که ساده و طبیعی است، بنده تسلیم و عرضی ندارم.

اگر مرحوم اسعد گرفتار تارهای حوادث زمانه شده است، و بطوری او را گرفتار مشکلات آن روز کرده اند و به مرگ طبیعی و یا خدای نخواستہ غیر طبیعی بسوی حق بازگشت کرده است، چه مربوط است، به موکلم آقای راسخ. و اگر فعل و انفعالی هم فرضاً شده باشد، مربوط به اداره بهداری بوده است، نه اداره زندان. چنانچه قبلاً عرض کردم اداره بهداری بهیچوجه تحت امر اداره زندان نبوده است. در هر صورت من از روی وجدان دفاع می کنم، دادرسان هم قطع دارم روی وجدان و شرافت قضاوت خواهند کرد. بنابراین با ملاحظه پرونده تصدیق خواهد شد، دعوی فاقد دلیل است.

چرا دکتر خروش رئیس بیمارستان تحت بازداشت نیامده است، در صورتیکه دلائل گناه برای دکتر خروش در پرونده موجود است. محیطی را که مسئول بوده است (بیمارستان شهربانی)، و مرحوم اسعد هم در آن جا زندگانی می کرده است، و تمام اموریکه واقع می شده است، به مسئولیت مدیر کشیک و رئیس بیمارستان بوده است. چنین محیطی که آماده بوده است برای معالجه بیماران، غذا را مسموم می کنند. در آب سم داخل می کنند. آقای دکتر خروش اعتراف می کند مسئولیت معلوم نیست از چه نظر از او برداشته می شود، و به استناد اینکه آن روز جرأت صحبت کردن نداشتیم، او را آزاد و رها می کنند. درحالتی که دفاتر روزانه و شبانه بیمارستان (بیمارستان شهربانی) در تاریخ بازداشت مرحوم اسعد هیچ یک از این وقایع را نشان نمی دهد. از این نظر مسلم است آنچه را خروش گفته، دروغ بوده است.

دیگر از مستندات آقای دادستان، اظهارات ابوالقاسم حائری پزشک یار زندان است.

با توجه به تحقیقات از او، مدلل است مشارالیه آنچه را که گفته دروغ است. زیرا پزشک‌یار که معین دکتر است چگونه قادر است به اینکه در مدت چهار روز نان و پنیر به مرحوم اسعد بدهد. و چگونه مرحوم اسعد به پزشک‌یار ابوالقاسم اطمینان نمود که نان و پنیر او را بخورد. اگر قدری دقیق شویم، و اظهارات این گواهان قلابی را مطالعه کنیم، می‌بینیم آنها پس از اینکه آفتاب آزادی طلوع کرده است، عده‌ای از نفع‌پرستان آقای سهراب را آلت قرار داده‌اند، و بهمین نظر عده‌ای از قبیل علی‌حسین و وزیر و ابوالقاسم حائری پزشک‌یار زندان که تمام آنها فقیر و معتاد به تریاک هستند، تطمیع کرده‌اند و آنها را در نزد بازپرس حاضر، و قبلاً ایشان را تحت تأثیر احساسات درآورده‌اند. و عمل غیر مسلمی را بازپرس مسلم دانسته است و روی این فکر پرونده را تعقیب و شهود بیان اطلاع کرده‌اند، در صورتیکه اگر فاضی تحقیق، تحت تأثیر احساسات شدید واقع نشده بود، و احساسات را در انجام وظیفه دخالت نمی‌داد هیچ‌یک از این اظهارات برای ثبوت موضوع مورد بحث، کافی بنظر نمی‌رسید. این است که بالاخره تبلیغات بی‌اساس وطن‌پرست‌ها، اثر خود را ظاهر و بدون مذاقه در پرونده، کار قرار مجرمیت آقای راسخ صادر شده است.

خلاصه آنکه از اظهارات اشخاص نامبرده که مورد استناد آقای دادستان است کافی برای ثبوت گناه ادعائی نمی‌باشد. مخصوصاً به‌اینکه به‌هیچوجه مداخله موکل را در امر، اظهار نکرده‌اند.

استناد دیگر آقای دادستان به گواهی و اظهارات محمدابراهیم بیگ سرپاسبان زندان شماره یک تأمینات است، بدین توضیح: «روزی که می‌خواستند سردار اسعد را به زندان شهر بانی بیاورند تمام درها و سوراخ‌های اتاق را بدستور رئیس زندان گرفته و کوچکترین منفذی در در و دیوار و سقف زندان سردار باقی نگذاشتند و دستور اکید داده شد که کسی جز دکتر احمدی اگر به‌اتاق سردار اسعد برود، کمترین مجازاتش اعدام است، و صریحاً بیان شده که در نگهبانی

وی دکتر احمدی چندین بار به اتاق رفته، و دفعه اخیر که بعد از نصف شب بود، دنبال دکتر احمدی به اتاق سردار می رود، به محض اینکه احمدی در را باز می کند، سردار نگاهی به احمدی می کند و می گوید: آمدی آقا، انالله و انالیه راجعون. «وی می بیند که دکتر احمدی بی رحم گردی از کیف خود بیرون آورده، و در آب ریخته و بوسیله اثر کسیون، بدست سردار اسعد تزییق کرده و خارج می شود.» و نیز در برگ ۱۶۹ پرونده اعتراف کرده که «در شب مرگ سردار اسعد، سید مصطفی راسخ رئیس زندان، در زندان موقت مانده و بعد از آنکه دکتر احمدی مرتکب این جنایت شد، سردار اول به خرخر و سسکه و سپس از نفس افتاد. آنگاه گزارش تهیه و خودم گزارش را برداشتم و بردم و بدست سرهنگ راسخ دادم. سرهنگ راسخ آن را در پاکت گذاشت و قریب دو ساعت بعد از نصف شب از زندان رفت. و سرهنگ مرا تهدید به اعدام کرده است که جریان را به کسی نگویم» علاوه بر اینکه هیچ یک از اظهارات محمد ابراهیم بیگ سرپاسبان، قائم بهدلیلی نیست و بر علیه موکلم کوچکترین تأثیری را ندارد، اختلاف گوئی های او در چهار مرتبه تحقیق که از او شده است کذب اظهارات او را مدلل می دارد. و با اینکه مشارالیه را شش ماه در توقیف نگاه داشته اند و او را مجبور کرده اند که در محضر بازپرس اظهاراتی به ضرر موکلم بیان کند، خوشبختانه اختلاف گوئی او بدرجه ای شدید است که بهیچوجه بیان او در محضر قضات قابل استناد نخواهد بود. و اینک اختلاف گوئی های مشارالیه را بیان می نماید:

اختلاف گوئی های محمد ابراهیم بیگ

در صفحه ۹۳، س - وضعیت این زندان را بگونه بینم چه بود؟
 چه باندازه ای تاریک بود، و هیچ سوراخ نداشت و روز پیش از آنکه سردار اسعد را بیاورند، سوراخها را با گچ و آجر گرفتند.
 در صفحه ۹۵ اظهار کرده است، مدیر محبس نیکو کار نما گفت:
 اگر یک نفر از شما پایتان را پشت در اتاق سردار اسعد بگذارید، داخل

از کر بدوری که او هست، جلو بروید کو چکتر بن مجازات شما اعدام است.
س - اگر شما اجازه نداشتید در اتاق او بروید، پس کی می‌رفت؟

ج - هیچکس، فقط دکتر احمدی اجازه داشت نزد او برود.
س - برای چه به او اجازه داده بودند؟
ج - مأمور سردار اسعد بود، و کسی بغیر از او حق نداشت نزد او برود، و نیکو کار می‌گفت امر رئیس تشکیلات است. در ص ۹۶.
س - وقتی دکتر احمدی نزد سردار اسعد می‌رفت چه می‌کرد؟
ج - والله دو مرتبه که رفت من ندیدم، سومی رفتم دنبال او، آخر، ساعت ۱۲ بود که آمد برود پیش سردار اسعد من هم چون خیالات ورم داشت که این وقت شب چه کار دارد عقب او رفتم دیدم رفت توی اتاق سردار اسعد، در را باز کرد سردار يك نگاهي به او کرد و گفت: انالله واناليه راجعون، يك آمپولی دست دکتر احمدی بود، گفت دستت را بالا کن می‌خواهم اثر کسیون بزنم، سردار دستش را گرفت و آمپولی زد به دستش و بیرون آمد، و بمن گفت: سردار مریض شده و رفت. ص ۹۷.

س - آن شب بعد از رفتن دکتر احمدی چه دیدی؟
ج - بعد از اینکه دکتر احمدی رفت، دو ساعت بعد از حال افتاد.
س - شما پهلوی او ماندید؟
ج - خیر آقا، دکتر احمدی در را کلید می‌کرد و کلید را می‌برد.
س - مگر کلید پیش دکتر احمدی بود؟
ج - بلی، در دفتر توقیف‌گاه بود، و دکتر احمدی می‌گرفت و به همانجا پس می‌داد.

س - دکتر احمدی آن شب تنها آمد آنجا؟

ج - بلی

س - سید مصطفی راسخ و یاور عامری و حسین نیکو کار با او

نبودند؟

ج- خیر،

س- محمد یزدی با او نبود؟

ج- خیر

س- دکتر احمدی بتو گفت برای زدن آمپول دست سردار اسعد

را نگاهداری؟

ج- خیر، بخدا ابدأ.

س- کی‌ها آمدند صبح برای بردن نعش سردار اسعد؟

ج- حسین نیکوکار و چند نفر حبسی آمدند نعش او را بردند.

ج- سید مصطفی‌خان هم آمد؟

ج- خیر

س- تو به رئیس زندان گزارش دادی دکتر احمدی آمده و چنین

معامله با سردار کرد؟

ج- خیر، خودشان می‌دانند دکتر احمدی آمد، از پیش خودشان

آمده بود، کلید زندان را از خودشان گرفته بود، و دنباله آن اظهار

داشته است که نیکوکار آمدم در زندان شماره يك، من به او گزارش

دادم، اعتنا نکرد.

از تحقیقات جلسه اول محمد ابراهیم بیك، چنین نتیجه گرفته

می‌شود که بهیچوجه اظهاری نکرده که نزد آقای راسخ رفته و یا

گزارش راجع به مرگ او بطوریکه آقای دادستان به او استناد کرده‌اند

بنظر نمی‌رسد. و بعلاوه بیان نموده که نیکوکار به او گفته، امر رئیس

تشکیلات است. و از طرفی با توجه به تحقیقات جلسه اول، قابل

قبول نیست که دکتر احمدی به‌اتاق برود، او را به‌بیند و بدون سابقه

بگوید: انالله، و انا الیه راجعون.

در صورتیکه بنا بر اظهار خودش حق جلو رفتن هم نداشته‌است.

چنانچه در دو مرتبه می‌گوید: نرفتم، اینها را از کجا دید، از کجا

شنید و چگونه قابل تصور است که دکتر احمدی وارد اتاق شود، و

مرحوم اسعد بنا بر حکایت پرونده کی می دانسته است با او می خواهند چه معامله ای بکنند، بمجرد اظهار پزشک احمدی که می خواهم آمپول بزخم، بگویند: انا لله انا الیه راجعون، و دستش را بلند کند و او هم آمپول را تزریق نماید. و برگردد. و چگونه قابل تصور است که پس از انجام عمل در آن موقع شب به محمد ابراهیم بیک بگویند مریض است، اگر چه در تحقیقات بعدی خلاف اظهارات خودش را تصدیق کرده است، لیکن استناد و استدلال من به روش تحقیقات و اینکه این حرفها و اظهارات عقلائی بنظر نمی رسد، جز اینکه بگوئیم زمینه سازی بوده که باین شکل و به این لباس بخیال خود انتقام گیرند، چنانچه اگر به اظهارات مشارالیه کاملاً توجه شود، تصدیق خواهد شد که ممکن نیست بیابند و در حضور مرحوم اسعد گردی در بیاورند و آمپول را تهیه کرده و سپس تزریق نمایند. اگر منظور چنین بود، قبلاً آمپول مخصوصی را تهیه و پس از ورود تزریق می نمودند، اینها تمام صحبت است، و با توجه به تحقیقات او در چهار جلسه و تناقض کامل آنها با یکدیگر مراتب کشف خواهد شد. و برای صحت بیانم لازم است تحقیقات جلسه دوم مشارالیه را قرائت نمایم.

«سؤال باز پرس در صفحه ۱۴۸ - سطر پنجم، وقتی که ملاحظه نمودید که سردار اسعد به خرخر افتاد چرا به پایور نگهبانی اطلاع ندادید که او در آن حالت فوت نماید؟»

ج- حقیقت قضیه این است که در آن شب سید مصطفی خان راسخ در زندان موقت ماند، بعد از آنکه احمدی آمد و آمپول زد، و سردار اسعد به خرخر افتاد، و وقتی که از نفس کشیدن افتاد و آنوقت تقی خان گزارش نوشت، چون گزارش را دیدم بدست خود به سرهنگ راسخ دادم، پاکت بزرگی را آورده و در آن پاکت گذاشت. از در اتاق خارج شد. دو ساعت بعد از نصف شب رفت.»

با اظهار محمد ابراهیم بیک در تحقیقات به اینکه گزارش به آقای راسخ ندادم، و به حسین نیکوکار دادم، اعتنا نکرد، باز پرس

دیگر احتیاج به تحقیقات از او در این قسمت نداشته است، که بعداً بگوید «حقیقت قضیه این است که بهراسخ گزارش دادم، در پاکتی گذاشت و رفت و در مقام سؤال در صفحه ۱۴۹ اظهار کرده که سرهنگ راسخ پشت میز دفتر کشیک بود، و من مفاد گزارشم این بود که احمدی آمپول زد به سردار اسعد و بعداً از نفس افتاد»

سؤال باز پرس از محمد ابراهیم بیك این است: «بعد از آنکه گزارش را به دست سرهنگ راسخ دادی، سرهنگ با تو چه مذاکره نمود؟»

جواب داده است سرهنگ راسخ گفت: اگر کسی بفهمد که احمدی به زندان وارد شده، معلوم است تو گفته‌ای، و اعدام خواهی شد. اگر سرهنگ راسخ مقصودش این بوده است که محمد ابراهیم بیك مطلب را به کسی نگوید، او که می دانسته است، مشارالیه سواد نداشته و دیگری برای او گزارش نوشته است، و خود محمد ابراهیم بیك هم بیان کرده است که تقی خان نوشت، در این صورت دیگر تهدید محمد ابراهیم بیك موضوعی نداشته، و لاقلاً نویسنده گزارش را که تقی خان باشد، خواسته و او را تهدید کند، در صورتیکه پرونده چنین امری را نشان نمی دهد. و این اظهار، مخالف اظهار جلسه اول محمد ابراهیم بیك است.

در صفحه ۱۵۲، مقابل سؤال مستنطق به اینکه «چطور دکتر احمدی در تاریکی آمده و به او آمپول زده» جواب داده است:

«چراغ قوه داشت، و در روشنائی چراغ قوه آمپول را زد، و در اتاق باز بود، و از لای در اتاق من دیدم» با اینکه در تحقیق اولیه اظهار داشته است، در بسته بود، از سوراخ در نگاه کردم. از این اختلاف هم بگذریم، چطور ممکن است کسی چراغ قوه در دست داشته باشد و با دست دیگر آمپول تزریق کند، آنهم بنابر حکایت پرونده کسی که می دانسته آمپول سم به او تزریق می شود، با